

ترجمه سوره یس

از تفسیر کبیر مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر

تالیف

علامه مفسر سید علی حائری طهرانی

معروف به سید علی مفسر

ترجمه و تحقیق:

مهدی دانشیار

عضو هیات علمی بنیاد ملی محمد بن زکریای رازی

شناسنامه کتاب

نام کتاب: ترجمه تفسیر یس از تفسیر مقطنیات الدرر
 مولف: سید علی حائری طهرانی
 مترجم: مهدی دانشیار
 ناشر: دانشیاران ایران
 مدیریت انتشارات: ملیکا(نرگس) دانشیار
 مدیر داخلی انتشارات: امیرحسین دانشیار
 نوبت چاپ: اول/ ۱۴۰۲
 قیمت:
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۶-۳۱۷-۳
 مرکز پخش : نشانی: تهران، میدان بهارستان، خیابان مجاهدین اسلام، جنب روزنامه جمهوری، پ ۳۱۱
 تلفن ۰۹۱۲۴۸۹۷۳۵۰ - ۰۲۱-۳۶۸۳۱۵۲۵



سرشناسه	: حائری طهرانی، علی، - ۹۱۳۱۴.
عنوان فراردا دی	: مقطنیات الدرر و ملتقطات النمر . برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	: ترجمه سوره یس از تفسیر کبیر مقطنیات الدرر و ملتقطات النمر/ تالیف سیدعلی حائری طهرانی معروف به سیدعلی مفسر؛ ترجمه و تحقیق مهدی دانشیار.
مشخصات نشر	: تهران: دانشیاران ایران، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۸۳ ص:؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	: 978-622-316-317-3
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century
موضوع	: تفاسیر (سوره یس)
شناسه افروده	: دانشیار، مهدی، ۱۳۵۶ - ، گردآورنده، مترجم
رده بندی کنگره	: BP۹۸
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۷۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۳۴۳۹۶۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگی نامه مرحوم آیت الله سید علی حائری - مفسر:

عالم بزرگوار سید علی بن حسین بن یونس لاریجانی حائری یکی از اعلام بزرگوار فقهی و تفسیری در قرن چهاردهم هجری می باشد. او در سال ۱۲۷۰ در کربلا متولد و مدتی در حوزه کربلا از علمای بزرگوار آن حوزه تلمذ نمودند سپس به سامرا رفته و از محضر مجدد شیرازی برخوردار شده است.

سپس با دستور ایشان کمی پیش از رحلت به سال ۱۳۱۲ به تهران تشریف فرما شدند او از شدت تقوی، به امور زعامت تصدی نمودند با آن که اهل و شایسته آن بود، او فرد عابد و زاهد و صالحی بود از مردم بریده و معاشرت را کنار گذاشت او لحظه ای وقت و فرصت را ضایع نمی نمود و به تألیف تفسیر بزرگ *مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر* حائری کفایت نمود، که اخیراً در ۱۲ مجلد از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۱ به چاپ رسیده است.

مرحوم حاج آقا بزرگ در نقبا البشر ذکر خیری از او دارند و دوران مصاحبت او را یادآور شده است و می‌نویسد:

منزل جد او سید یونس در کربلا کنار طاق نقیب معروف بود که فرزندش سید مهدی شمس الفقها می‌نشست او محضر بزرگان عصر خصوصاً آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خویی خوشه چینی کرد و به مرتبه اجتهاد نایل آمد و نجف را برای اقامت برگزید از مشهور شدن و در معرض فتوی قرار دادن خویش اجتناب ورزیده و در انزوا مشغول تحقیق و تدریس، تفسیر وی به زبان عربی و در ۱۲ جلد می‌باشد و به سبک ادبی و تحلیل و تربیت تنظیم شده است و به طور فشرده مباحث را مطرح می‌کند و مباحث فلسفی و نظری را بسیار ساده مطرح می‌کند بیشتر به اخبار با دیدگاه نقادانه نظر دارد و بیشتر روش مجمع البیان را گزیده است و در بحث‌های اخلاق روش خواجه نصیر الدین طوسی را تعقیب کرده است.

این تفسیر در تهران توسط دارالکتب الاسلامیه از سال ۱۳۳۷ ش تا ۱۳۴۲ ش به قطع وزیری در ۱۲ جلد به چاپ رسیده است. بنا به اظهار آقای شهیدی صالحی مؤلف محترم

دارای تفسیر دیگری به فارسی است که برای شاگردان خود
در تهران بیان نموده و اکنون مخطوط می‌باشد.

حکایتی شنیدنی

در جلد ششم از کتاب گنجینه دانشمندان از قول
مرحوم آقا سید کریم پینه دوز نقل می‌کنند:^۱

در یکی از شبهای جمعه در صحن حرم حضرت عبدالعظیم
حسنى عليه السلام به خدمت حضرت ولی عصر، حجة ابن
الحسن العسکری عليه السلام مشرف شدم در آن تشریف
حضرت بقیة الله الاعظم عليه السلام قریب به این مضمون به
آقا سید کریم پینه دوز می‌فرمایند:

«سید کریم! بیا به زیارت جدم حضرت رضا علیه السلام
برویم»

^۱ گنجینه دانشمندان/شریف رازی/چلدششم

ایشان در آن شب فقط بعد از چند قدمی، خودش را با امام
زمانش در صحن مقدس حضرت علی بن موسی الرضا علیه
السلام می‌بیند.

آقا سید کریم همراه با حضرت، به حرم حضرت امام الرضا
علیه السلام مشرف می‌شود و بعد از زیارت، با همان کیفیت
به تهران باز گردانده می‌شود.

در این هنگام باز حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان (عجل
الله تعالی فرجه الشریف) به آقا سید کریم پینه دوز قریب به
این مضمون می‌فرمایند:

«آقا سید کریم! بیا به سر قبر حاج سید علی آقا مفسر
برویم.»

نام و شهرت ایشان آقا سید کریم محمودی بود و در گوشه‌ای از بازار تهران
به پینه دوزی و پاره دوزی مشغول بود، به همین جهت مشهور به این عنوان
شد. آقا سید کریم با وجود آن مقامات ولایی و توحیدی، تا حدودی گمنام بود
و در زمان حیاتش فقط خواص و علمای اهل معنای تهران از حالات و
مقاماتش باخبر بودند.

ایشان نیز به دنبال حضرت حجت (علیه السلام) به سوی قبر مرحوم آقا سید علی مفسر در شهرری، واقع در امام زاده عبدالله به راه می‌افتد.

آقا سیدکریم در نزدیکی‌های قبر مشاهده می‌کند روح مرحوم آقا سیدعلی مفسر از قبر و از جایگاهش بیرون آمد و با عجله و شتاب و با اظهار خلوص و ادب و ارادت به ساحت مقدس آخرین امام و خلیفه الهی، به استقبال آن حضرت آمد

در آخر این ملاقات، مرحوم آیت الله حاج سیدعلی آقا مفسر، رو به آقا سیدکریم پینه دوز می‌کند و به او می‌گوید:

آقا سیدکریم! به آقا شیخ مرتضی زاهد سلام مرا برسان و به او بگو چرا حق رفاقت و دوستی را فراموش کرده‌ای و به سر قبر من و به دیدن من نمی‌آیی؟

در این هنگام، امام زمان (علیه السلام) جمله بسیار عجیب و پرمحبتی را بر زبان می‌آورند:

حضرت بقیه الله امام زمان (علیه السلام) به مرحوم حاج
سیدعلی آقای مفسر قریب به این مضامین می‌فرمایند:

«آقا سیدعلی! آقا شیخ مرتضی گرفتار و از آمدن معذور
است؛ من به جای او به دیدنت خواهم آمد!»

آیت الله شیخ مرتضی زاهد^۳ و مرحوم آیت الله حق
شناس رضوان الله علیهما از شاگردان مرحوم سید علی مفسر
بودند .

آیت الله حق‌شناس^۴ می‌فرمود:

^۳ شیخ مرتضی زاهد از شخصیت‌های برجسته عصر رضا خان در ۱۲۴۷ شمسی در
محل حمام گلشن تهران به دنیا آمد. پدرش آخوند ملاآقا بزرگ، مردی روحانی و
یکی از واعظان و روضه‌خوان‌های توانا و بلند آوازه تهران بود؛ تا آنجا که به او «
مجدالذاکرین» لقب داده بودند. او در دوم خرداد سال ۱۳۳۱ مطابق با ۲۸ شعبان
المعظم رحلت کرد.

^۴ میرزا عبدالکریم حق‌شناس (تهرانی) (۱۲۸۵، تهران - ۲ مرداد ۱۳۸۶، تهران)؛
فقیه، معلم اخلاق و عارف معاصر شیعه بود.

^۵ نقل حکایت از زندگینامه مرحوم حق‌شناس و نقل مطلب از محضر حضرت
حجت الاسلام والمسلمین جاودانم.

شب قبل از این که ما به محضر ایشان برسیم، در عالم رویا سید بزرگواری را که بر منبری نشسته بود به من نشان دادند، و او بایستی سمت تربیت مرا بعهدہ بگیرد. فردا وقتی به محضر آیت الله حائری رسیدیم، همان بود که دیشب دیده بودم، و ایشان تا پایان عمر خویش (۱۳۱۳ ش) سمت تربیت حاج آقای حق شناس را بعهدہ داشته‌اند. می‌گفتند: گاه مسائلی پیش می‌آمد که از هیبت استاد نمی‌توانستم به نزدیک رفته و از او سؤال کنم؛ اما خود ایشان، بدون این که من چیزی پرسیده باشم، در ضمن صحبت، جواب سؤال مرا می‌فرمود، و مرا از حیرت بیرون می‌آورد.

مرد بینش:

میرزا علی کاظمی نقل می‌کند: «یک شب پس از خواندن نماز مغرب و عشاء در مسجد امین الدوله، یکی از حضار بلند شد و شروع به مداحی و ذکر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) کرد.

بعد از تمام شدن مداحی، آقا، مداح را خواست و فرمود: شما فقط به وظیفه خود که ذکر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) است پردازید و دیگر نقل حدیث و صحبت نکنید، زیرا اگر در خواندن حدیث و صحبت کردن اشتباه کنید، موجب گمراهی دیگران می‌شوید و نزد خداوند مسئول خواهید بود.

تا حال درس خواندن برای من مستحب بود

مرحوم آقا شیخ محمد حسین زاهد از حدود چهل سالگی گام در راه تحصیل دروس طلبگی گذاشت! پیش از

^۶ محمدحسین زاهد (زاده ۱۳۰۵ قمری - درگذشته ۱۳۷۲ قمری)، فرزند میرزا علی‌اصغر؛ روحانی، استاد اخلاق و از عرفای معاصر اهل تهران بود. پیش‌تر به شغل نفت‌فروشی مشغول و به «شیخ محدحسین نفتی» مشهور بود تا اینکه با تحولی در چهل سالگی در مسجد جامع تهران به درس سید علی مفسر حاضر شد و دروس حوزوی را آغاز کرد. یک سال و نیم در مشهد و بعد چند سالی در تهران دروس حوزوی را تا مغنی فراگرفت؛ تا آنجا که یکی از مدرّسین قوی ادبیات عرب به حساب می‌آمد و درس او توأم با موعظه و نصیحت بود. وی در تلاوت ادعیه صدای گیرایی داشت و در مسجد امین‌الدوله تهران مجالس معنوی و دعا برپا می‌کرد. وی پس از درگذشت آیت الله شاه آبادی در آن مسجد اقامه جماعت داشت. زاهد در شب ۲۱ محرم سال ۱۳۷۲ قمری (۱۳۳۱ شمسی) درگذشت. سید محسن خرازی، حبیب‌الله عسگر اولادی، مرتضی‌تهرانی، احمد مجتهدی‌تهرانی و عبدالکریم حق‌شناس از شاگردان معنوی وی بودند.

آن به شغل «نفت فروشی» مشغول بود و در آن سال‌ها نیز مردی مؤمن و بی‌رغبت به دنیا بود و گاه به گاه، در دروس مرحوم «آیت الله سید علی حائری» معروف به «آقا سید علی مفسر» حاضر می‌شد.

یکی از روزها که با چرخ نفت فروشی گذارش به کنار مسجد جامع تهران افتاده بود، دقایقی در پای درس آیت الله مفسر نشست، ولی در آن مجلس یک باره انقلاب و جرقه‌ای الهی در قلب و جانش پیدا شد و به طور قطع تصمیم گرفت تا از آن به بعد به فراگیری علوم و دینی بپردازد و به سلک روحانیت در آید و یکی از تبلیغات‌چی‌های خدای رب العالمین باشد.

ابتدا به مدت یک سال و نیم در مشهد و بعد چند سالی در تهران به طلب علم و فضیلت پرداخت. سال‌های تحصیل کم اما بسیار پربار بود، به طوری که مرحوم زاهد در

میان مدرسین تهران، یکی از بهترین و دقیق‌ترین مدرسین ادبیات عرب به حساب می‌آمد.

آقا شیخ محمد حسین زاهد در تهران افتخار شاگردی آیت الله سید علی مفسر، نصیبش شد و از محضر آن عالم وارسته کسب فیض کرد. فقه را هم از باب طهارت تا دیات در محضر حاج آقا عیسی فرا گرفت.

در زمانی که مشغول تحصیل بود، برای گذران زندگی به اتفاق برادر در تهران به نفت فروشی پرداخت و این کار ادامه داشت (در برخی نوشته‌جات از ایشان با عنوان شیخ محمد حسین نفتی نام برده شده است)؛ تا زمانی که ایشان را دیدند که لوازمشان را جمع می‌کنند، از ایشان پرسیدند که چه اتفاقی افتاده؟

فرمود:

تا حال درس خواندن برای من مستحب بود. ولی الان که عمامه‌ها را از سر علما بر می‌دارند، بر من واجب است که مقابله کنم و مشغول کار فرهنگی شوم.»

تفسیر مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر^۷

تفسیر «تفسیر مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر» تألیف علی حائری طهرانی (متوفای ۱۳۰۰ شمسی)، به زبان عربی و در ۱۲ جلد به نگارش در آمده است. ویژگی مهم این تفسیر، تربیتی و هدایتی بودن آن است که مفسر با توجه به نیازهای اجتماعی مخاطبان خود القا کرده است.

شامل تمام قرآن بوده و مفسر پس از تدریس شفاهی، اقدام به تدوین آن نموده است. وی در این تفسیر جمع بین عقل و نقل نموده اما جلوه نقلی آن بیشتر است. حائری تفسیر خود را بدون مطرح کردن بحثهای مقدماتی تفسیر و توضیح روش خود، از ابتدای سوره حمد آغاز کرده است و در آن از مفسرین، فقها، عرفاء و اهل ادب مطالبی نقل می‌کند.

^۷ به معنی عصاره ای از درها و برداشت هایی از نتایج

انگیزه مؤلف

مفسر در مقدمه‌ای کوتاه، ابتدای تفسیر در بیان انگیزه خود می‌نویسد: «با تامل در فروش یوسف علیه‌السلام در بازار، به ذهنم آمد که من نیز درری که از طرق مختلف جمع آوری نموده، تقدیم محبوب نمایم تا از اهل قرآن محسوب گردم، به این منظور درری که از بخور زاخره و ثماری که از کتب تفاسیر از اساتید کسب کرده‌ام، عرضه کنم، بدین جهت آن را مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر نام نهادم.»

مؤلف دارای تفسیر دیگری به فارسی است که برای شاگردان خود در تهران بیان نموده است و اکنون مخطوط می‌باشد.

روش تفسیری

روش مفسر چنین است که آراء و نظریات مفسران را در ذیل آیات آورده و سپس نتیجه‌گیری تربیتی و اخلاقی می‌کند. این تفسیر جزء تفاسیر مختصر و ساده محسوب می‌گردد که تنها به تبیین آیات تلاش دارد، و مباحث ادبی و نکته‌های لغوی و بلاغی کمتر در آن به چشم می‌خورد.

قصص قرآن را با ایجاز بیان می‌کند. شیوه ورود و پرداختن به مطالب در هر سوره بدین گونه است که در آغاز با اسم سوره و مشخص کردن مکان و زمان نزول و اختلافاتی که در تاریخ در این باره هست، بحث خود را شروع می‌کند. درباره فضیلت سوره و قرائت آن، اگر روایتی باشد، یاد می‌کند و آنگاه با تفسیر الفاظ، کلمه به کلمه و آیه به آیه با رعایت اختصار، ادامه می‌دهد. سپس به شرح و توضیح معانی آیات می‌پردازد که در این بخش از روایات، اقوال اعلام و مفسرین استفاده نموده است.

در نقل روایات، سند و مصدر آن را ذکر نمی‌کند، در اقوال نیز اغلب اینچنین است. در روایات اسباب النزول، فضل قرائت و مرویات از ائمه اطهار «علیهم السّلام» به بررسی صحت و سقم آن نمی‌پردازد، حتی اگر مخالف عقیده شیعه باشد مانند (ج ۱ ص ۲۵۶) درباره عصمت ملائکه.

مفسر در روایات و اخبار اسرائیلیه ... بنا را بر عدم نقل و یا رد کامل آنها نگذاشته است، به این جهت در برخی موارد به نقل آنها، با وجود متعارض بودن روایات، می‌پردازد، بدون اینکه در مقام ترجیح برآید. به عنوان نمونه در ذکر قصه

هاروت و ماروت و اینکه سحر بر آنها نازل شده باشد، و درباره مسخ و افتتان آنها، روایات مؤید وقوع و عدم وقوع این امور را با هم نقل نموده، در ج ۱ تفسیر صفحه ۲۵۶ می‌نویسد: «و لعلّ اختلاف الاقوال من الرموزات و الذی خوطب بالقرآن اعرف به». «شاید اختلاف اقوال، از رموز مسئله باشد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) به این امور آگاه‌ترند.» ایشان هیچ گونه بحثی در تطبیق این قصه و وقایع آن با موازین شرعی و عقلی و ترجیح یکی از دو قول، مطرح نکرده‌اند.

وی در مسائل کلامی به اعتبار تفکر شیعی خود، عقاید شیعه امامیه را پی‌گیری و مطرح می‌کند، در مسائلی مانند خلق قرآن، عدم سهو انبیاء، امامت، عصمت، رؤیت الله، افعال عباد و... دیدگاه شیعه را بیان می‌دارد. به عنوان نمونه، در جلد ۴ ص ۴۱، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده: «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» بعد از نقل اخبار وارده از ابن عباس، مجاهد و سدی و روایت امام باقر «علیه السلام» و امام صادق «علیه السلام» در اینکه این آیه درباره حضرت علی علیه السلام هنگام

صدقه دادن انگشتر در حال رکوع، نازل شده است، به بحث درباره لفظ «ولی» و اینکه در این آیه معنای آن «ناصر» نمی‌تواند باشد، می‌پردازد و آن را دلیل بر امامت ایشان می‌داند.

همانطور که اشاره رفت، ایشان بحث مستقلی درباره مقدمات تفسیر، از جمله مسائل علوم قرآنی نداشته‌اند، اما لابلای مطالب، به تناسب به برخی از آنها می‌پردازد. مانند بحث قدیمی حدوث و قدم قرآن در ج ۶ ص ۲ ذیل آیه اول سوره یوسف (علیه السلام).

بحث فقهی در آیات احکام را به اختصار با ذکر اقوال و استدلال آنها برگزار می‌نماید. از تفسیر مجمع البیان و تفسیر رازی به تناوب مطالبی نقل می‌نماید. مطالب عرفانی را در حد محدود، از تأویلات نجمیه (مانند ص ۹ ج ۱ درباره حروف ذیل بسم الله) و لطائف الاشارات قشیری، نقل می‌کند. گاه نیز به مقدار خیلی کم از جملات فارسی استفاده می‌نماید، مانند ج ۱ ص ۲۸-۲۹. از تفاسیر کهن و نقل اقوال ابن عباس نیز بهره می‌گیرد.

مفسر سعی دارد به تناسب سوره‌ها نیز اشاراتی داشته باشد، مانند ج ۹ ص ۱ تناسب بین خاتمه سوره احزاب و اول سوره سبأ نوشتن این تفسیر در سال ۱۳۳۷ پایان می‌یابد.

نسخه شناسی

این تفسیر در تهران توسط دارالکتب الاسلامیه، در قطع وزیری ۱۲ جزء در ۶ مجلد به تاریخ ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۲ ش منتشر شده است. و اخیراً در ۱۲ مجلد به چاپ رسیده است. احیای این تفسیر توسط حاج میرزا عبدالحسین محسنیان شاگرد مفسر انجام گرفته است، مقابله نسخه‌ها با نسخه اصلی مشخص نمودن آیات و اسناد روایات نیز توسط سید کاظم موسوی بوده است.

تقدیم:

این ترجمه را به یاد

مرحومه سیده نجمه السادات غروی

به حضرت نجمه خاتون مادر حضرت علی بن موسی

الرضا (علیه السلام)

تقدیم می دارم.

مقدمه مترجم:

منت خدای را که این توفیق را به من ارزانی داشت که بتوانم در این ماه رمضان در خدمت سوره یس باشم و تفسیر این سوره از کتاب شریف مرحوم سید علی مفسر ترجمه و تحقیق کنم.

سید علی مفسر، از زمره علما و زاهدان و عارفان و واصلان دوره معاصر است که به نقلی مزار او قدمگاه امام عصر (عج) در شهرری می‌باشد، پس بوی حجة بن الحسن (علیه السلام) از مزار وی به مشام می‌رسد پس پرداختن به آثار وی و تقرب به ایشان، در حقیقت، راهی برای تقرب به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد.

این توفیق را داشتم که در سال ۱۳۹۹ تفسیر سوره حمد را
از ایشان را ترجمه و به زینت چاپ مزین کنم.

چند گاهی بر آن بودم که به سوره یس بپردازم و بهانه‌ای
برای این امر می‌جستم، گفتمی است که در چند سال پیش
به مرد محترمی برخورد کردم به نام آقای مسعود نورافزا
ایشان متولد ایران تحصیلکرده انگلستان هستند، ایشان
برحسب اتفاق به مرکز نجوم آستان مقدس حضرت
عبدالعظیم علیه السلام آمدند، و سرگذشتی از خود را برای
من نقل کردند، بنا به گفته ایشان، وی دانشجوی فیزیک و
ستاره‌شناسی در انگلستان بوده و به کار تجارت در آن سامان

^۱ مرکز نجوم آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام به عنوان رصدخانه
پشتیبان هجری قمری در ایران از سال ۱۳۷۹ شروع به فعالیت کرده و با داشتن
بزرگترین تلسکوپ انکساری ایران و پلاتاریم مجهز قطب نجومی و فرهنگی جنوب
تهران محسوب می‌شود.

نیز اشتغال داشته است و دارای ثروت و مکنت و خانه در خور در آنجا بوده است.

ایشان تعریف می کنند که در سفری که به یکی از شهرهای انگلیس در یکی از تعطیلات سال دواشتم اطاقی در یک هتل برای خود رزرو کردم، قبل از من شخصی در آنجا بود که کتابی را در اطاق جا گذاشته بود، این کتاب، ترجمه‌ای از قرآن کریم به زبان انگلیسی بود، ایشان نقل می کند که من هم ظاهراً مسلمان بودم، ولی نه یک مسلمان مقید بلکه، گاهی نمازی می خواندم و گاهی نمی خواندم، و خیلی مقید به مسائل نبودم، تا به حال قرآن را هم نخوانده بودم.

قرآنی که مسافر قبل جا گذاشته بود برداشتم و تورق کردم، و یک جمله از آن را شروع به خواندن کردم این جمله ترجمه آیات ۴۱-۴۲-۴۳ سوره مبارکه یس بود:

﴿وَأَيُّ لَهْمٍ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ * وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ * وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ * إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾

و از جمله آیات خداوند برای آنها این است که ما تمام فرزندان و خویشان ایشان را در یک کشتی (سفینه) مشحون سوار کردیم * و مثل آن را برای سوار شدن شما بیافریدم و اگر بخواهیم آن را غرق می‌کنیم و در این حالت هیچ‌کس توان نجات شما را ندارد مگر اینکه رحمت ما شامل شما شود و به حالت اول بارگردد *

جناب نورافزا می‌گفت وقتی این آیه را مشاهده کردم، تو گوئی درباره زمین صحبت می‌کند که شما را در یک سفینه فضائی پر و سنگین حمل کردیم که در حال گردش و حرکت به دور خورشید است، و مثل این هم برای شما آفریدیم که سوار آن شوید مثل هواپیما، شاتل و... و اگر

بخواهیم ما این سفینه مشحون را از مدار خارج کرده و در این حال هیچ قدرت و هیچ کسی نمی‌تواند آن را به حالت اول بازگرداند، مگر اینکه رحمت ما شامل حال شما شود با دیدن این آیه، شک بزرگی به من وارد شد، این کتاب چه می‌گوید، از چه صحبت می‌کند بر آن شدم تا به صورت تصادفی چند آیه دیگر را هم بخوانم، مجذوب این کتاب شده بودم، هم و غم من مطالعه این کتاب شد، و آیات آن را برای همسرم هم می‌خواندم، همسرم پیشنهاد داد خوب است کتاب را درست از اول بخوانی نه اینگونه تصادفی !! من هم شروع کردم به مطالعه از اول قرآن این مسأله تأثیر روحی عجیبی بر روی من گذاشت، من را روانه مساجد و کتابخانه‌ها کرد، کلاً از نظر روحی متحول شده بودم، مقید به شریعت و مسجد و منبر، و ... تا اینکه تصمیم گرفتم به ایران بازگردم و در ایران زندگی کنم، و به تهران آمدم، مقید بودم حتماً به

امامزاده صالح بُروم و صبح‌های جمعه در آنجا نماز صبح را بخوانم، و این توفیقی بود که با دوستانی نیک و معارفی نو آشنا شدم.

در امامزاده صالح و مضجع منور سید الکریم حضرت عبدالعظیم علیه السلام^۹ توانستم قرآن را ختم کنم آنقدر به وجد آمده بودم که به روحانی کنارم گفتم من قرآن را ختم کردم وی را درآغوش گرفتم. و با هم گریه کردیم.

در زمانی که به امامزاده صالح می رفتم یکی از دوستان در یک صبح جمعه که دعای ندبه بود میکروفن را جلوی من گذاشت ، من اصلا تا به حال این دعا را نخوانده بودم ، گویی نیرویی من را وادار به خواندن کرد و به شهادت دوستان تمام دعا را بدون غلط خواندم.

^۹تجربش

^{۱۰}شهری

این ها همه از عنایاتی بود که از قرائت سوره یس به من روی آورده بود.

به هر حال این سرگذشت دوست گرانقدر مسعود نورافزا، که خدا نور وی را بیشتر و مضاعف گرداند، زمینه‌ای بود که با دیدی دیگر به سوره مبارکه متوجه شوم، و با آن مأنوس باشم، گرچه قبل از آن به توصیه حضرت آیت الله مرعشی نجفی در وصیت‌نامه خود مبنی بر مقید بودن به خواندن این سوره بعد از نماز صبح عمل می‌کردم، ولی تعمق در معانی آن را مدنظر داشتم.

تا اینکه از آستان مقدس حضرت امامزاده عبدالله (علیه السلام) که مزار مرحوم سید علی مفسر هم در آنجا قرار دارد، دوستی نزد من آمد و سفارش تهیه ترجمه کتاب سوره حمد را داد و به من توصیه کرد چه خوب است حال که تفسیر سوره حمد را انجام دادید، زمینه ترجمه سوره یس را

هم فراهم آورید، و این توصیه این دوست عزیز، زمینه‌ای شد تا در ماه رمضان امسال (۱۴۴۴ ق) ترجمه تفسیر سوره یس از تفسیر مرحوم سید علی مفسر را در دست بگیریم و بحمدالله و توفیق خدای متعال توانستم، در همان ماه رمضان این ترجمه را به پایان برسانم.

در حین ترجمه این تفسیر، زن عموی مؤمنه صالحه‌مان سرکار خانم نجمه السادات غروی به رحمت ایزدی پیوست! پس بر آن شدم که این ترجمه را به یاد آن مرحومه، به سیده نجمه خاتون مادر امام همام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) تحیت و الثنا تقدیم دارم.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند. آیا بُود که گوشه چشمی
به ما کنند. دَرَدَمِ نهفته به ز طیبیانِ مدعی. باشد که از خزانه
غیبیم دوا کنند.^{۱۲}

من الله التوفيق

زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (علیه السلام)

مهدی دانشیار

۲۷ رمضان ۱۴۴۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مگر آیه کریمه ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾ «سوره

یس ۴۷» باقی سوره در مدینه نازل شده است.

فضیلت این سوره:

ابی بن کعب از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت می‌کند که هر آنکس که سوره یس را برای رضای خدای متعال و وجه الله عزوجل بخواند، مورد غفران الهی قرار می‌گیرد، و همانند آن است که دوازده مرتبه قرآن را ختم نموده باشد، و هر کسی در نزد بیماری این سوره را بخواند به اندازه آیات این سوره خدای منان ملائکه را موکل می‌کند که برای او استغفار کنند و اگر چنانچه در آن بیماری

از دنیا برود این ملائکه صف به صف در تشیع و تجهیز پیکر وی را مشایعت کرده و بر او نماز خواند و به قبر مشایعتش می‌کنند و اگر چنانچه به بیماری در حال سكرات موت این سوره تلقین شود، خداوند منان روزی وی از نوشیدنی‌های گوارای بهشت کند و سیراب می‌گرداند اینکه به بهشت وارد شود و به هیچ نوشیدنی دیگری احتیاج پیدا نکند.^{۱۳}

و از ابوبکر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است، سوره یس در تورات معمه خوانده می‌شود، پس پرسیدم که معمه یعنی چه؟ گفت که موجب نزول خیرات دنیا و آخرت بر کسی که آن را می‌خواند و جلوگیری می‌کند از شر دنیا و

^{۱۳} طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ق، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۵۴-۲۵۵.

آخرت برای قرائت کننده‌اش، و چون مانع نزول بلا به صاحبش می‌شود معمه خوانده می‌شود.^{۱۴}

و بر کسی که آن را تلاوت کند هر آینه ثواب بیست حج نوشته شود و هر کس که آن را بشنود گوئی هزار دینار در راه خدا انفاق کرده و اگر کسی آن را بر چیزی بنویسد و بنوشد گویی هزار دارو، و هزار دور و هزار یقین و هزار برکت و هزار رحمت بر او وارد شده و از هر گزند و بیماری بری می‌شود.

و انس بن مالک از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت می‌کند که می‌گوید:^{۱۵}

«ان لكل شی قلباً وقلب القرآن یس»

برای هر چیزی قلبی است و قلب قرآن سوره یس می باشد

^{۱۴} همان منبع

^{۱۵} همان منبع

و همچنین از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت شده
که: ^{۱۶}

«من دخل المقابر فقراء سورة يس يخفف عنهم يومئذ و كان
له بعدد من فيها حسنات»

و از ابوبصیر از ابی عبدالله (علیه السلام) روایت شده است: ^{۱۷}

برای هر چیزی قلبی است و قلب قرآن سوره یس است
هر آنکس که قبل از عصر آن را تلاوت کند در کل روز
محفوظ بوده و پرروزی می‌گردد تا زمان عصر و هر آنکس که
آن را در شب قبل از خواب قرائت کند، هزار ملک مأمور
محافظت از او در شب از بلاها و آفات می‌شوند و اگر چنانچه
در خواب وفات نمود، خداوند او را به بهشت وارد کند و سه

^{۱۶} همان منبع

^{۱۷} نوری، حسین بن محمد تقی، ۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ق، مستدرک الوسائل ومستنبط
المسائل، ج ۴، ص ۳۱۲ .

هزار ملک را با او همراه می‌کند که در مراسم غسل و تدفین وی شرکت کنند و برای وی از جانب خداوند طلب استغفار نمایند و چون وارد سرازیری قبر شود و لحد بر آن گذاشته شود، ملائکه تمام قبر آن را پر می‌کنند و از آن قبر نوری به جانب آسمان تابیده می‌شود و این نور تا روز رستاخیز پابرجاست و تا روز رستاخیز ملائکه برای صاحب قبر طلب استغفار کنند و در روز رستاخیز چون از قبر بیرون آمد وی را به بهشت عدن بشارت دهند و با او هم کلام شوند و به شادی و خوشحال زمان را طی می‌کنند، و بشارت خیر و صلاح به او می‌دهند، و چون به میزان پای گذارد، هیچ کسی جز ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین بدو نزدیک نشود.

و بدون هیچ مشکل، جزع و فزعی از صراط عبور نماید، و از جانب خداوند رب العالمین بدو خطاب شود که ای بنده من هر آنکس را که خواهی شفاعت کن و هر آنچه خواه از من

بخواه که به تو عنایت کنم، پس بدون محاسبه و حساب و کتاب و گریه و زاری و جزع و فزعی وارد شود و هیچ خطائی از وی باقی نگذارند پس مردم می پرسند این چه کسی است که به این مقامات نایل شده است راستی که او از رفقا و دوستان محمد (صلی الله علیه وآله) می باشد.

و روایت شده از محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) که: که از آن حضرت رسول ۱۲ اسم است که پنج اسم آن در قرآن آمده است که عبارت است از «محمد، احمد، عبدالله، یس، نون»^{۱۸}

^{۱۸} ر. ک: عبد علی عروسی حویزی، نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۷۵.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يس ﴿١﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّكَ لَمِنَ

الْمُرْسَلِينَ ﴿٣﴾ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤﴾ تَنْزِيلَ

الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾ لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ

غَافِلُونَ ﴿٦﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا

يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى

الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ

سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

﴿٩﴾ وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا

يُؤْمِنُونَ

در سوره بقره در باب حروف مقطعه توضیحاتی را ارائه دادیم و گفته می‌شود که **یس** ﴿۱﴾ به معنای یا انسان است و تصغیر کلمه الانسان می‌باشد که آنسین می‌شود و با حذف صدر کلمه به [یس] تبدیل می‌شود.

و احتمال آن وجود دارد که خطابی باشد نسبت به انسان کامل که حضرت ختمی مرتبت می‌باشد و نیز گفته شده است که به معنی یا محمد (صلی الله علیه وآله) که اسم نبی (صلی الله علیه وآله) می‌باشد، مراد است.^{۱۹}

از امام علی (علیه السلام) و ابی جعفر (علیه السلام) روایتی بدین معنا آمده است.

و نیز گفته شده که معنای یا سیدالاولین والآخرین را دارد و در جائی به معنی رجل بلغه آمده است.

۱۹. نورالثقلین، جلد ۴، ص ۳۷۴ - ۳۷۵.

وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

خدای سبحان به قرآن محکم از باطل قسم یاد می‌کند و یا به تعبیری از قرآنی که سرچشمه حکمت می‌باشد.

و باید متذکر شد که اختلاف در اعراب کلمه «یس» معانی متفاوت برای آن متبادر می‌سازد. اگر چنانچه کسی آن را با «رفع» بخواند حکایت از این است که آن خبری برای مبتدای محذوف می‌باشد یعنی «این یس»

و اگر با ضمه خوانده شود حکایت از ندای مفرد است که از اسم به یک حرف بسنده شده است و آن حرف «سین» است و «یا» حرف ندا می‌باشد، نظیر حذف بعضی اسامی در فرمایشات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) مثل «کفی بالسیف

شاهد " یعنی شاهداً. پس عین‌الفعل و لام‌الفعل از اسم شاهد حذف شده است و همچنین حذف از «انسان» فاء‌الفعل و عین‌الفعل و باقی گذاشتن مابقی اسم، که با سین شروع می‌شود و گفته شده «یس» و این شبیه به قول شاعری است که چنین می‌سراید: «فلنا لها ففی لنا قالت» یعنی، کلمه‌ای مبنی بر ضم است درحالی که تقدیر آن با نصب است، یس را بر فتحه مبنی می‌کنند مانند این، کیف و قری اگر بخواند «یا» را به کسره بخواند کانه یا را با سکون شروع کرده‌اند و اگر بخواهیم کسره بدان به هم باید قبل از آن حرف جرمی باشد که نیست پس با کسره قرائت کردن «یس» مجاز نمی‌باشد.

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣﴾

^۱ توبخت در کتاب دیوان دین گوید که یس از حروف مقطعه نیست، بلکه همان «یسنا»ی ایرانی و اوستایی است، که با یزدان هم‌ریشه و هم‌معنی است.

این جمله است که قسم‌ها به خاطر آن عنوان شده است
اینجا گفته می‌شود که برای اثبات مطلبی نیاز به دلیل و
برهان است نه قسم، پس حکمت این قسم‌ها در قرآن
چیست؟

در آن وجوهی وجود دارد:

اول: اعراب از قسم دروغ خوردن بسیار می‌ترسیدند و اعتقاد
بر آن داشتند که قسم دروغ می‌تواند زمینه ویرانی عالم را
فراهم آورد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هم بر این
عقیده صحه گذاشته جایی که فرموده: که قسم دروغ
موجبات خرابی سرزمینی را فراهم می‌آورد، آنها اعتقاد
داشتند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مورد خشم
خدایانشان که کواکب باشند قرار گرفته و هر آینه عذاب بر او
نازل خواهد شد ولی در عمل می‌دیدند که نه چنین چیزی
نیست بلکه هر روزه بر شوکت و منزلت و جایگاه و شأن آن

حضرت اضافه می‌شود، و بر این اساس و این اعتقادات این قسم بدین منظور است که نشان از آن باشد که او دروغین نیست والا در اینجا مراد، قرار دادن قسم به جای دلیل و برهان نبوده است.

وجه دوم:

هرازگاهی اتفاق می‌افتد که در یک مناظره، یکی از طرفین کار را به جدل می‌کشاند و هر آنچه برای او برهان و دلیل آورده می‌شود، بر سبیل عدم قبول می‌گذارد و نظیر اعراب صدر اسلام که هر آنچه پیامبر اقامه برهان می‌کرد نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يُضِدَّكُمْ عَمَّا كَانِ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ اذر اینجا،

۲۱. سوره سباء / آیه ۴۳.

جایی است که به جای آوردن دلیل و برهان متوسل به قسم می شوند.

وجه سوم:

خود قرآن کریم معجزه حضرت ختمی مرتبت می باشد و وجود او خودش برهان و دلیل است در این معنی دیگر این مسأله از حالت صرف قسم خارج شده و توجه دادن است.

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤﴾

خبر است بعد از خبر مبنی بر اینکه بر راستی که تویی صراط مستقیم ثابت قدم هستی و مستقیم نزدیکترین راه است برای، رسیدن به مقصد، که همانا رسیدن به وجه الله است، و مقصود این است که خداوند گواهی می دهد که تو در

طریق هدایت و سیر الی الله هستی همان سبیل و راهی که رسولان دیگر بر آن بودند و این فساد قول کسانی که ادعا دارند که تکلیف از کسانی که به حق رسیده‌اند ساقط می‌شود را مشخص می‌کند چرا که چگونه است که پیامبران تا زمانی که در این جهان هستند در راه و سبیل و صراط سلوک هستند و راهشان راه مستقیم است - نه واصل - پس چگونه است این جاهلان خود را واصل می‌دانند که از سلوک و صراط فارغ شده و به مقصد رسیده‌اند.

﴿ ٤ ﴾ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ

یعنی این قرآن تنزیل غالب بر ملکش می‌باشد که او رحیم بر مخلوقاتش می‌باشد و اگر با حرف جر خوانده شود، آن بدل از قرآن است، مثل اینکه بگوید: والقرآن الحکیم تنزیل العزیز

^{۲۲} بعضی صوفیان منحرف

الرحيم و چنانچه با حرکت نصب خوانده شود دو وجه دارد:
یکی از آنها معنای مصدری می‌دهد یعنی نَزَلَ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ
الرَّحِيمِ و دوم معنای مفعول را می‌دهد کانه بگویند: وَالْقُرْآنِ
الْحَكِيمِ گویا تنزیل العزیز الرحیم است لیکن زمخشری
حرکت رفع را اختیار کرده که حکایت از جمله‌ای خبریه
برای مبتدا می‌باشد.

لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾

برای ترساندن قومی از معاصی الله، آن قومی که پدرانشان در
زمان فتره بین عیسی و محمد (علیهما السلام) انذار نشده
بودند، گفته می‌شود معنی لم یأتهم نذری، یعنی ترساننده‌ای
از قوم و قبیله خودشان ارسال نشده بود والا از قوم و قبیله
دیگر بوده است و همچنین گفته شد که منذری که انذار از
روی کتاب کند منظور است چنانچه گفته شده که قبل از

پیامبر اسلام پیامبرانی بر اعراب نازل شده بود مثل خالد بن سنان یا قس بن ساعده الایادی و غیرهما ولی صاحب کتاب نبودند - و در معنای دیگری آمده است که لَتُنذِرَ قَوْمًا كَمَا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ مَعْنَى قَوْل ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ می باشد یعنی آنها انذار شدند بعد از آنکه از راه حق منحرف شدند ولیکن ﴿فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ - آنها غافل بودند - اگر چنانچه بخواهیم معنای انذار را عذاب الهی و غفلت را سهو بگیریم کلاً آیه از معنای خود خارج می شود.

سپس خدای سبحان قسم می خورد که لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾ یعنی جملگی آنها استحقاق عقاب را داشته و واجب است که وعده حق در مورد آنها عملی شود چرا که [فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ] و در کفرشان مرده اند و این تقدیری است که در علم خدا ثبت و ضبط

شده است و گفته شده است که معنای ﴿لَقَدْ سَبَّتُ الْقَوْلُ﴾
 عَلَى أَكْثَرِهِمْ إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿ این است که خدای سبحان به
 ملائکه خبر داده بود که آنها ایمان نخواهند آورد و در علم
 خدا محفوظ است که چه کسی ایمان می‌آورد و چه کسی
 ایمان نمی‌آورد پس در حق آنها گفته شده است که ﴿إِنَّهُمْ لَا
 يُؤْمِنُونَ﴾ و قول خدای سبحان «حَقَّ الْقَوْلُ» جواب قسم و
 تقدیر کلام است و الله عدم ایمان اکثر آنها را محقق می‌کند
 لکن بطریق جبرائیل بلکه به سبب اصرار آنها به اختیار کفر و
 انکار و عدم تأثیر انذار بر آنها.

فرمایش خدا که می‌فرماید: **إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا**

فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾

گفته می‌شود که این آیه درباره ابوجهل و مصاحب آن نازل
 شده است چرا که ابوجهل قسم یاد کرده بود که اگر چنانچه

محمد (صلی الله علیه وآله) بخواهد نماز بخواند چنان با سنگ بر سر او می‌زنم که متلاشی شود، پس چون حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) به نماز ایستاد، ابو جهل سنگ را بالا برد که بر سر او بزند و چون دستش تا دم گردنش بالا رفت ولی دستش ناگاه خشک شد و سنگ به زمین افتاد، ابو جهل بازگشت و ماجرا را برای مصاحبش مخزومی تعریف کرد، مخزومی گفت حالا ببین با همین سنگ من چه بر سر او می‌آورم چون پس خواست در هنگام نماز به حضرت صدمه وارد کند خداوند پرده‌ای میان او و حضرت کشید، گوئی اصلاً حضرت را نمی‌دید و صدایش را نمی‌شنید پس به سوی دوستانش بازگشت و گفتند، چه کردی؟ گفتم نمی‌دانم وقتی به سوی او رفتم صدایش را می‌شنیدم ولی او را نمی‌دیدم گوئی بین من و او حائلی قرار گرفته بود که چون

حیوانی درنده می ماند و به من نهیب می زند اگر دست از سر
او بر نداری تو را می درم و می خورم.

و ابوحمزه ثمالی از عمار بن عاصم بن شقیق بن سلمه از
عبدالله بن مسعود روایت می کند که قریش در کنار در خانه
پیامبر اجتماع کرده بودند، پس چون حضرت خارج شد،
گوئی خاکی بر روی آنها ریخته شد که آنها، حضرت را
نمی دیدند و عبدالله بن مسعود می گوید این واقعه در سر
چاهی از چاههای بدر اتفاق افتاد.

و نیز ابوحمزه ثمالی از مجاهد نقل می کند که قریش در
درب خانه پیامبر اجتماع کردند و این قصد را داشتند چون
حضرت وارد شود دسته جمعی به ایشان لطمه ای بزنند ولی
وقتی پیامبر وارد شد خدای منان بین دیدگان آنها گوئی
شدی قرار داد که قابل رؤیت نبود پس پیامبر برای نماز
مشرف شدند و بازگشتند بدون آنکه آن جماعت متوجه

شوند پس گفتند: که این هم از زمره سحرهای ابن ابی کبشه می باشد.

باز می گردیم به تفسیر آیه شریفه **إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ**

أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿۸﴾ از ابن

مسعود و ابن عباس روایت شده که ما این آیه را این گونه خواندیم:

«انا جعلنا فی ایمانهم» و بعضی فی ایدیهم خواندند و گفته شده است که بعضهم در قرأت مشهوره می باشد و استعاره الاعتاق کنایه از الایدی بوده و یک معنی در کل می دهد، چرا که غل وسیله ای است که در گردن بدون دست و یا در دست بدون گردن قرار نمی گیرد و مشابه آن در آیه شریفه التنزیل ﴿وَجَعَلَ لَكُم سَرَابِیلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ﴾ (سوره نحل / آیه

(۸۱) در این آیه گفته نشده و البرد چون معنی این جمله که
مابقی من العریقنی یقی من البرد.

و در معنی آیه وجوه مختلفی ذکر شده است:

یکی از این وجوه خدای سبحان براساس اختیار و استحقاق
کسانی که خسیس هستند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند و
دستانشان برای اعمال خیر و زکات گشوده نیست این مثال
را می‌زند که آنها گوئی چون افرادی هستند که دستان آنها
را به گردنشان قفل کرده‌اند که امکان باز شدن آنها نیست و
توان تکان خوردن ندارد و طوری گردن به سرش قفل شده
که توان پیدا کردن راه را ندارد و این کنایه‌ای است که نشان
از عدم هدایت به راه حق را نشان می‌دهد، هر آنچه پیامبر
می‌خواهد آنها را به راه آورد باز، نمی‌آیند گوئی به غل و
زنجیر کشیده شده‌اند.

و دومین وجه این است که گوئی در رابطه با این قرآن غل‌هائی به گردن و دستانشان نهاده شده که سخن آن را نمی‌شنوند و در آن تدبیر نکرده بلکه استکبار و گردن‌کشی می‌کنند و چون افرادی هستند که با غل و زنجیر چنان بسته شده‌اند که نمی‌توانند جلوی خود را نگاه کنند البته این جمله نزدیک به تعبیر اول است.

وجه سوم که آن را بر سیل حقیقت بار کنیم و آن این است که آن دسته از مردم قریش که قصد تعرض به نبی اسلام را داشتند؛ دستهایشان به گردنشان قفل شد که توان کاری نداشتند و نتوانستند به مقصود خود برسند.

وجه چهارم اشاره بدان دارد که احوال آنها را در روز قیامت اشاره می‌کند: «فهم مقمchon» یعنی طوری سرشان قرار گرفته که نمی‌توانند آب بنوشند و چون معرفت به آب تشبیه

شده است گویا طوری هستند که توان کسب معرفت را از دست داده‌اند.

و آیه شریفه: **وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ**

سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

این آیه اشاره بدان دارد که کسانی که دچار خذلان الهی شدند و خدای منان آنها را به حال خود واگذار کرده است و این خلانشان چون سدی مقابلشان و پشت سرشان را پوشانده است و مشابه همان وجه چهار می‌بود که بیان کردیم، و اگر کلام را نه به کنایه بلکه به حقیقت برداشت کنیم، بیان این است که چنان در جهنم ضیغ مکان بر آنها مستولی می‌شود که جلو و عقب راه خود را پیدا نمی‌کنند گویا سدی پیرامون آنها را گرفته است و اگر بخواهیم این آیه را در رابطه با کسانی که می‌خواستند حضرت رسول (صلی

الله علیه وآله) را به شهادت برسانند بیان کنیم چنین تعبیر می‌شود که چنان مانعی بین کفار و پیامبر ایجاد شد که نه از جلو نه از عقب از هیچ راهی دست‌یابی به پیامبر نداشتند و از هیچ طریقی توان دیدن پیامبر برای آنها میسر نبود نه اینکه چشمشان مشکلی داشت بلکه گوئی پرده‌ا بین چشم آنها و پیامبر کشیده شده بود همان‌طور که گفته شده عذاب آنها را در بر گرفته و آنها نمی‌توانند آن را مشاهده کنند.

و شاید این آیه اشاره به یک نکته لطیف‌تری داشته است که برای هر انسان یک هدایتی از نوع فطری وجود دارد که کنار بدان پشت می‌کنند و این هدایت قابل ادراک است ولیکن کفار آن را ادراک نمی‌کنند. کانه خدای سبحان می‌فرماید: ما در برابر آنها سدی قرار دادیم تا به طریق هدایت پیش روند و در پشت آنها هم سدی قرار دادیم یعنی حتی نمی‌توانند به

گذشته خود بازگردند و به هدایت جبلیه فطریه، هدایت شوند.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ



یعنی انذار و عدم انذار برای آنها هیچ فرقی در ایمان آوردن آنها نمی‌کند.

شاید گفته شد حال که آیه اشاره می‌کند انذار و عدم انذار آنها بالسویه است پس چرا پیامبر آنها را انذار می‌کند؟

جواب اینکه در آیه آمده است که انذار و عدم انذار برای آنها بالسویه است نگفته برای توی پیامبر هم همین‌گونه است، پس انذار بر نبی (صلی الله علیه وآله) واجب و مبادرت به آن موجبات بالا رفتن و درجه و سیادت وی می‌شود هر چند

برای آنها فایده‌ای نداشته باشد و در دل‌های آنها تأثیر نگذارد.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ

فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي

الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ

فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾ وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ

الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ

معنی: بدین معناست که هر چند که این انذار و بیم دادن بر روی کفار معاند که به انکار نبوت و قرآن می‌پردازند تأثیرگذار نیست ولیکن این انذار و بیم دادن روی کسانی که پیروان قرآن هستند و از خدای منان در حالت غیب برخلاف منافقین ترس دارند تأثیر دارد و گفته شده که شاید مراد از

غیب، این باشد که با آنکه امر آخرت بر آنها پنهان است پس بشارت باد بر آنها ای محمد (صلی الله علیه وآله) به مغفرت و اجر کریم یعنی ثواب خالص از غفران الهی جزای کسانی است که ایمان آوردند و اجر کریم جزای عمل آنهاست.

در اینجا یک بیان لطیفی هم وجود دارد که بعضی از علماء گفته‌اند که: الله و رحمان دو اسم از اسامی مهم الهی

الهی است که می‌فرماید: «قال ادعوا الله او ادعوا الرحمن» پس الله نشان از اسامی خدا دارد که دارای هیبت و جلال می‌باشد و رحمن نشان از دوستی و مهربانی و عاطفه و در موضع امید به رحمت الهی است و در اینجا که می‌گوید «و خوشی الرحمن» یعنی به سوی درگاه الهی بیابید و ناامید نباشید او دارای رحمت است و در آیه شریفه ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا﴾ این اشاره به اصل نبوت دارد بدین

لحاظ در آیه شریفه ﴿إِنَّا نَحْنُ﴾ آمده است و در این حالت دو وجه وجود دارد:

یک وجه: از حیث مبتداء و خبر است چنانکه می‌گویند «انا ابوالنجم و شعری و مثل این کلام که بسیار مشهور است برای معرفی کردن مشخصی که آن را نمی‌شناسیم به او می‌گوئیم: تو کیستی؟ پس می‌گوید: من پسر فلانی هستم که می‌شناسی و یا گفته می‌شود: تو کیستی؟ می‌گوید: من منم، یعنی هیچ معرفی اظہر از نفس خودم نیست پس خدای سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ﴾»

و در وجه دوم: آن خبر «نحیی» است، مثل اینکه بفرماید ﴿إِنَّا نُحْيِي الْمَوْتَى﴾ و نحن در اینجا تأکید بر این است که کمال قدرت را در این امر یعنی زنده کردن مردگان داریم ﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا﴾ یعنی ما می‌توانیم هر آنچه انجام می‌دهی و انجام دادی از عمل صالحه و فاسده احصی کنیم و اینکه

چرا اکتفا بذکر یکی از آنها شده شاید مراد همان مثال باشد که در آیه ﴿سَرَّابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ﴾ که مراد از برد و سرد است و در این مورد گفته شده که پیش قدم شدن در نوشتن عمل آن اعمال را بی اثر می کند.

﴿وَأَثَارِهِمْ﴾ یعنی هر آنچه اثر دارد، و گفته شده است: مراد از آثارهم، اعمال آنهاست که بعد از لحاظ سنت نبوی به حالت حسنه یا قبیحه عنوان شده است.

و نیز گفته شده است که مراد دوری از مسجد منظور است چرا که در روایتی از ابوسعید خدری وارد شده است که بنی سلمه در ناحیه‌ای از مدینه ساکن بودند که منازلشان از مسجد نبوی دور بود لذا به پیامبر شکایت بردند که آنها نمی‌توانند از فضیلت نماز در معیت پیامبر به اندازه کسانی که در نزدیک مسجد هستند بهره‌برند، پس آیاتی نازل شد و در حدیثی از ابن موسی روایت شده است که رسول الله

فرمودند: بیشترین ثواب نماز از آن کسانی است که از راه دور به مسجد می‌آیند .

تا قبل از این افراد قصد آن را داشتند که از منازل و مناطق خود به، مناطق نزدیکتر نقل مکان کنند پس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمودند: خداوند جبران این مسائله را می‌کند پس در منازل خود ساکن باشید و آنها را رها نکنید.

﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ یعنی، محاسبات و احصاء و عدد کل شی در اتفاقات و رویدادها و قوانین و سنن جاری در جهان در کتاب مبین ظاهر و مشخص است و در لوح محفوظ ثبت و ضبط است، و در وجه دیگر می‌توان درباره احصاء گفت که به اعتبار کارگزاری ملائکه بنابر قابلیتشان حوادث و جریانات و قوانین موجود در جهان جاری و ساری می‌شود، و این حاکی از این است که همه این امور به صورت تفصیلی در علم الهی محفوظ می‌باشد.

و در این مورد گفته شده است که مراد صحائف اعمال می‌باشد و از علی (علیه السلام) روایت شده است که گفت: انا والله الامام المبين ابين الحق من الباطل و ورثته من رسول الله و در معانی از امام باقرالعلوم (علیه السلام) روایت شده که ایشان از پدرش و پدرش از جدشان روایت می‌کنند که چون این آیه ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ بر پیامبر نازل شد، ابوبکر و عمر به نزد رسول خدا آمدند و پرسیدند که یا رسول خدا منظور تورات است؟ حضرت فرمودند: نه، پرسیدند: انجیل است حضرت فرمودند: نه، پرسیدند قرآن است؟ حضرت پاسخ دادند، نه، در این هنگام امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقابل حضرت ظاهر شد پس حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) فرمودند: این همان است؟ این امام است که خدا در او علم به تمام امور را قرار داده است.

و در احتجاج از نبی (صلی الله علیه وآله) روایت شده که
ضمن حدیث حضرت می فرماید: معاشر الناس، چیزی نبود
جز آنکه پروردگرم به من آموخت، و من همه آنها را به علی
آموختم، پس خدای متعال علم حساب و کتاب و علم تمام
اشیاء و مسائل عالم را در امام المتقین جمع کرده است و
چیزی نبود که به علی آموزش نداده باشم. (احتجاج ۳۴-
۴۱)

﴿وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾ در اینجا معنی ضرب
همان مثال است و در این آیه می فرماید ای محمد من مثالی
از اصحاب قریه برای تو می آورم.

﴿إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ و این شهر، شهر انطاکیه می باشند که
سه رسول الهی بر آنها نازل شده بود ولی ایمان نمی آورند و
پیامبران بر آزار و اذیت آنها صبر و شکیبائی به خرج

می دادند، آنها بر این شهر نازل شدند و تو بر کل عالم مبعوث
شدی پس تحمل و صبر آنها را پیشه و الگوی خود ساز.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا

إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾ دو پیامبر را تکذیب کردند،

ابن عباس می گوید: آنها را ضرب و شتم و زندانی کردند

﴿فَعَزَّزْنَا﴾ هما پس رسول دیگری فرستاده شد، اسامی این

رسولان شمعون و یوحنا و اسم سومی یونس بود، و در روایت

دیگری از ابن عباس، دو رسول اولی را صادق و صدوق و

سومی را سلوم نامیده اند و گفته شده است که این رسولان از

جمله پیروان حضرت عیسی (علیه السلام) بوده و از زمره

حواریون بودند که خدای سبحان انزال آنها را به خود نسبت

داده، درواقع از سوی عیسی (علیه السلام) ارسال شده بودند.

مردم قریه گفتند: **قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ**

الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾

که این بشری مثل ما می باشد، و صلاحیت رسالت الهی را ندارد، درست مثل آنچه به پیامبر گفتند، «انزل علیه الذکر» یعنی شما مثل ما بشری بیش نیستید و چگونه است که رسول خواهد شد بد و رجحان شما بر ما چیست ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾ یعنی شما مگر عده ای آدم های دروغ گو و کذاب کسی نیستید.

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾

اشاره بدین امر دارد که این رسولان علی رغم تکذیب، مأیوس نشده و به دعوت خود ادامه دادند و سخن های خود را تکرار کردند و در کلمه «لمرسلون» تأکید با لام منظور است که

آنها شهادت به علم خدا بر این موضوع دارند و با وجود نشان دادن معجزات به آن قوم باز هم ایمان نیاوردند.

و در آیه شریفه آمده است وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ



یعنی ما وظیفه‌ای جز انجام رسالت خود نداریم و ما نمی‌توانیم شما را به ایمان آوردن اجبار کنیم که این مسأله از قدرت ما بیرون است.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ

وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾ یعنی آن کفار آن

پیامبران را تهدید کردند که اگر چنانچه از دعوت خود دست
برندارید ﴿لَنَرَجُْمَنَّكُمْ﴾ شما را با سنگ رجم می‌کنیم و گفته
شد به معنای آن است که به شما عذاب دردناکی را
می‌کشانیم و شکنجه می‌دهیم.

پیامبران گفتند، قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ

قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾

شومی شما است که گریبان خودتان را گرفته است و این
همان ثابت قدمیتان بر کفر به خدای تعالی است درحالی که
در دعوت به توحید و عبادت خدا چشمه‌های برکت و خیر و
یمن و خوشی را بر شما جاری می‌سازد.

و گفته شده معنی ﴿طَائِرُكُمْ﴾ یعنی نصیبتان و حضتان از
خیر و شر با خودتان است ﴿أَنْ ذُكِّرْتُمْ﴾، پس پیامبران در
جواب کفار که آنها را تهدید به رجم کرده بودند گفتند آیا

شما یا ما چنین رفتاری می‌کنید بعد از آنکه از سوی ما معجزه و برهان بر شما اقامه شده است ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾ نه تنها قوم خوبی نیستید بلکه قومی متجاوز از حدود در تکذیب رسل بوده و متخلق به اسراف و فساد هستید و چیزی جز پنهان کردن حق و اذیت و آزار ندارید، چگونه است با وجود اقامه معجزه و برهان ایمان نیاورید جز اینکه در کفر و عناد خود تعصب و لجاجت داشته باشید.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا

الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

از نقطه دوری از شهر مردی به اسم حبیب نجار با شتاب آمد، از ابن عباس و جماعتی از مفسرین روایت شده است که او به محض ورود پیامبران به شهر به آنها ایمان آورد، منزلش در یکی از مناطق شهر نزدیک یکی از دروازه‌های شهر بود

وقتی متوجه این قضیه شده که مردم شهرش این رسولان را تکذیب و در صدد قتل آنها برآمدند به سرعت به جانب آنها رفت.

﴿قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ گفت ای مردم از مرسلین تبعیت کنید همان کسانی که خدا آنها را به سوی شما فرستاده، به رسالتشان اقرار دارید، خدا بر رسالتشان آگاه و از جانب او به سوی ما آمده‌اند، آیا آنها برای رسالت خود از شما طلب مال یا اجرمی کرده‌اند، گفتند، نه گفته شده این در زمانی بوده که مرض جذام بر شهر مستولی بوده و آنها مردم را مداوا می‌کردند، پس آنها مردم را درمان می‌کردند.

خلاصه قضیه از این قرار است، که از سوی حضرت عیسی (علیه السلام) دو رسول برای هدایت مردم انطاکیه به این شهر فرستاده شدند، چون به شهر وارد شدند با مرد کهنسالی روبرو شدند که همان حبیب‌النجار بود به او سلام

کردند و شیخ از آنها پرسید که شما چه کسی هستید؟
گفتند ما از رسولان حضرت عیسی (علیه السلام) هستیم که
آمده ایم که شما را از عبادت بت‌ها رها و به عبادت رحمان
سوق دهیم، شیخ از آنها پرسید برای ادعای خود، برهان و
معجزه‌ای هم دارید؟ گفتند بله ما می‌توانیم بیمارانی که به
مرض پیسی و اکمه دچار هستند شفا دهیم، شیخ گفت:
اتفاقاً من در خانه پسر کوچکی دارم که مدتهاست مریض و
بیمار است، پس گفتند ما را به خانه خود ببر.

آنها به خانه شیخ وارد شدند و به اذن خدای متعال آن پسر
را شفا دادند صدای این مسأله در شهر پیچید و عده زیادی
گرد آنها جمع شدند و امراض بسیاری شفا پیدا کرد.

تاخبر به فرمانروای آن سامان رسید که بت می‌پرستید پس
آنها را به دربار خود دعوت کرد از آنها پرسید شما چه کسانی
هستید؟ گفتند: ما از فرستادگان حضرت عیسی

(علیه السلام) هستیم که به جانب شما فرستاده شده‌ایم تا شما را از کمند عبادت بتان که نه فهم دارند، نه شعور، نه می‌بینند و نه می‌شنوند به سوی عبادت خدایی سوق دهیم که بصیر و سمیع است.

پس فرمانروا گفت: آیا ما را به عبادت خدای خود دعوت می‌کنید؟ خدایی به جز خدای ما، گفتند: بله، پس گفت: پس ببینید چه بلائی سرتان خواهم آورد و به عده ای اوباش دستور داد وقتی که آنها را در بازار دیدند بگیرند و مضروب کنند.

و در روایت دیگری از وهب بن منبه آمده است که: عیسی (علیه السلام) این دو رسول را به سوی انطاکیه ارسال کرد آنها وارد شهر شدند و به فرمانروای شهر وقعی ننهادند پس مدتی در شهر اقامت کردند، در روزی ملک در شهر صد ای تکبیر و ذکر الله آنها را شنید پس بسیار خشمگین شد و

دستور به گرفتن آنها داد و هر کدام از آن دورا یکصد تازیانه زد، پس از این ماجرا عیسی (علیه السلام) شمعون از حواریون را برای نصرت و یاری آنها فرستاد.

شمعون به طور ناشناس وارد شهر شد و به ملک خود را نزدیک کرد تا جایی که از خاصان ملک قرار گرفت پس شمعون روزی به ملک گفت شنیده‌ام دو مردی که ادعای رسالت داشتند به زندان انداختی و تازیانه زدی فقط به خاطر اینکه تو را به دین غیر از آنچه داشتی خواندند، آیا اصلاً تو صحبت آنها را گوش دادی؟ ملک گفت: در آن حال من خیلی از دستشان عصبانی بودم، پس آنها را احضار کرد، پس پرسید چه می‌گوئید: گفتند حرف ما این است که الله الذی خلق کل شی لاشریک له، پس شمعون به آنها گفت از سوی پروردگارتان برای ما چه آورده‌اید؟ گفتند هر چه بخواهید، ملک فرستاد و جوانی را آوردند که از دو چشم نابینا بود و

گوئی اصلاً حتی جایگاه چشم در سر نداشت، پس آن دو
جای چشم را مشخص کرده و با گل چیزی شبیه چشم
ساخته در آنجا گذاشتند و ملک دید که با کمال تعجب این
جوان بینا شد و گوئی چشمانش می‌بیند، شمعون گفت :

دیدی که چگونه چشمان او را بینا کردند؟

آیا، خدای تو هم می‌تواند چنین کاری کند، ملک گفت نه
اصلاً، خدایی که ما می‌پرستیم نمی‌تواند هیچ نفع و ضرری
به کسی برساند.

پس ملک از دو رسول پرسید: آیا خدای شما می‌تواند مرده
را هم زنده کند؟ جواب دادند بله، خدای ما به هر کاری قادر
و تواناست، پس ملک گفت ما در اینجا جوانی میت داریم که
قریب به هفت روز است که از دنیا رفته و در این هفت روز
منتظر پدرش بودیم تا بیاید و دفنش کنند پس به دعای آنها

میت زنده شد و گفت من هفت روز بود که مرده بودم و وارد آتش شده بودم که به فضل شما دوباره باز گشتم و به پروردگار شما ایمان می آورم پس ملک بسیار متعجب شد و شمعون که زمینه را مناسب دید و متوجه شد که این کارها در ملک تأثیر گذاشته او را به ایمان به خدا فرا خواند و او اهل مملکتش به الله ایمان آوردند.

و در روایتی عیاشی با اسنادی از ثمالی و غیره از ابوجعفر و او از ابوعبدالله (علیهما السلام) روایت می کند بعد از آنکه الله دو رسول را به سوی انطاکیه فرستاد و آنها گرفتار شدند پس خدا به عیسی (علیه السلام) وحی کرد که شمعون وصی خود را برای خلاصی آنها بفرستد پس آن میتی که به دعای آنها زنده شد، پسر ملک بود که در قبر بود، پس از دعای رسولان ناگاه از قبر خارج شد و خاکها را از روی کنار زد پدرش به او گفت: بر تو چه گذشت، گفت من مرده بودم که دیدم دو

مرد به درگاه خدا سجده کرده و از خدا می‌خواهند که من را زنده کند، ملک گفت: اگر آنها را ببینی می‌شناسی؟ گفت: بله، پس مردم را به صحرا فرا خواند و مردم از مقابل پسر ملک رد می‌شدند تا اینکه بعد از گذشت عده زیادی یکی از آن دو رسول از جلوی پسر گذشت و پسر صدا زد گفت: این یکی از آنهاست و بعد دیگری را پیدا کرد، و به او اشاره کرد، پس ملک ایمان آورد و بعد از آن اهل مملکتش ایمان آوردند.

و ابن اسحاق می‌گوید: ملک ایمان نیاورد بلکه او و اهل مملکتش اجماع کردند بر قتل رسولان در این اثنا حبیب که در دروازه شهر سکنی داشت مطلع شد و با شتاب به سوی آنها آمده و آنها را به اطاعت رسولان و دوری از کشتن آنها فراخواند.

قوله تعالى :

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا

لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ

عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ ﴿٢٣﴾ إِنِّي إِذَا لَفِي

ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٤﴾ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ

﴿٢٥﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ

﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ

﴿٢٧﴾

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ

وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً

فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا

يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾

پس خدای سبحان حکایت را از زبان مردی آورده از
اقصى‌المدینه آمده نقل می‌کند و می‌گوید ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَّا
يَسْأَلُكُمْ﴾ یعنی ای کفار از کسانی که شما را به هدایت
می‌خواند و از شما توقع مالی و مزد ندارد تبعیت کنید،
﴿وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ ، پس از این کلام آمده است که او را
گرفتند و نزد ملک آوردند ملک به او گفت: آیا تو پیرو آنها
هستی؟ گفت ﴿وَمَا لِي لَّا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي﴾ یعنی چرا
نباشم، چرا خالقی که من را خلق کرده و هدایت نموده
تبعیت نکنم و در کلامی می‌خواست اشاره کند چه مانعی

برای این کار وجود دارد ، واجب است که شکر منعم را به جای آورم که زمینه هدایت من را فراهم آورد.

و در آیه شریفه ﴿فَطَرَنِي﴾ اشاره لطیفی بدین معنی دارد که گرچه به معنی انشاء و ایجاد است اشاره بدان دارد که این کار عین فطرت است که فطرت انسان بر آن بنا شده است و همیشه باقی و جاودان است و حکایت از روی گردانی از خدای آنها و بازگشت به فطرت اصلی است که عبادت غیرخدا را نمی‌پسندد ﴿وَالِيهِ تُرْجَعُونَ﴾ و در عدول از تکلم به سوی خطاب این معنی لطیف نهفته است که آن اشاره به خوف و رجالست، آنکه به سوی او بازگشت ماست از او ترسان هستیم و امیدمان هم به او هست، چرا که عابد، عبادت خدا را از آن جهت می‌کند که او اله و مالک است و مستحق عبادت جدای از دادن نعمت ، چرا که گروهی هم

هستند که از خوف جهنم عده‌ای به پاس نعمت‌ها و بهشت عبادت خدای را می‌کنند و این رسول از زمره اولی است.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که چرا در دو آیه شریفه ﴿مَالِي﴾، «یاء» فتحه می‌گیرد و آیا نمی‌بایست «یا» حالت سکون داشته باشد، ابوعمرو می‌گوید: «شاید ابتداء این جمله «بلا اعد» باشد ولیکن در سایر قرائات چنانچه در آیه شریفه (سوره نمل / آیه ۲۰) ﴿مَالِي لَأُرَى الْهُدُودِ﴾ یاء سکون می‌گیرد.

و بالجمله عبادت اصنام به صورت نکره آمده است ﴿أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً﴾ آنها را عبادت می‌کنند ﴿إِنْ يَرِذْنَ الرَّحْمَنُ بَضْرًا﴾ یعنی اگر خدا بخواهد آنها را هلاک کرده و بدان‌ها ضرر می‌رساند ﴿لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا﴾ یعنی هیچ شفاعتی این خواسته پروردگار را توان دفع آن را ندارد ﴿وَلَا يَنْقُذُونَ﴾ از آن ضرر و هلاکت که به آنها رسیده است و در

آیه شریفه ﴿اتَّخِذْ﴾ اشاره بدان دارد که هیچ الهی غیر از او را نمی‌توان اختیار کرد، چرا که اتخاذ کردن و اختیار کردن گوئی امری جدید را می‌خواهد مطرح کند در صورتی که این الله امری ثابت و ازلی است.

﴿إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ یعنی اگر من بدان عمل می‌کنم و الهی غیر از الله اتخاذ کنم به طور واضح در گمراهی آشکارا غوطه می‌خورم ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ﴾ یعنی ایمان آوردم و تصدیق کردم خدائی که شما را آفریده و از عدم برآورده پس بشنوید حرف من را و قبول کنید.

در اینجا اختلافی در مخاطبین آیه ذکر می‌کنند، عده‌ای می‌گویند منظور خطاب به سوی دو رسول است و عده‌ای از مفسرین خطاب را به قومی می‌دانند که می‌خواستند رسل را به قتل برسانند چرا که در آیات بعدی آمده ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ قَوْلِي وَاشْهَدُوا لِي عِنْدَ اللَّهِ﴾ و گفته شده

منظور این است که ای شنودگان حرف من، من به پروردگار
شما ایمان آورده‌ام.

سپس قوم قول او را نشنیدند و او را به قتل رساندند یا اینکه
بعد از این ماجرا از دنیا رفت، پس خدای او را در بهشتش
وارد کرد و او در آنجا زنده است و روزی می‌خورد [گفته شد
به بهشت وارد شد] و گفته شد که او را سنگ‌باران کردند تا
کشته شد و نیز در قول دیگری گفته شد، می‌خواستند او را
بکشند ولیکن خدا او را به جانب خود بالا برد و او در بهشت
خواهد ماند تا دنیا به فنا رود، و در جای دیگر گفته شده که
قوم او را کشتند ولیکن خدای او را زنده کرد و به بهشت وارد
کرد.

و چون وارد شد:

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

آرزو می‌کند ای کاش قومش آنچه خدا به او عطا کرده و نعمت‌هایی که به او داده می‌دیدند و ایمان می‌آوردند و ترقیب بدان می‌شدند.

در تفسیر ثعلبی از عبدالرحمان بن ابی لیلی و او از پدرش روایت شد که رسول خدا فرمودند: سباق امم سه نفر هستند که به طرفه العینی به خدا کافر نشدند: علی بن ابی طالب، صاحب یس و مؤمن آل فرعون که از زمره صدیقین هستند و افضل آنها علی (علیه السلام) است.

بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

یعنی من را از زمره مورد مغفرت شدگان و مدخلین در بهشت و اکرام شدگان قرار داد.

که آن به منزله اعطای درجه‌ای رفیع در جهت تعظیم وی می‌باشد و دلالت بر این دارد که در عالم قبر هم نعمت‌هایی

به او سرازیر می‌شود، و اگر چنانچه نعیم قبر باشد پس لاجرم خلاف آن یعنی عذاب قبر هم می‌تواند باشد.

و کلمه «ما» در آیه شریفه «بما غفرلی» مصدریه یا از زمره موصوله است یعنی کسی که «غفرلی» و جایی است که این را معنی کنیم به هر چیزی که غفرلی ربی فیکون استفهاماً

پس خدای سبحان حکایت می‌کند که چگونه عذاب بر آن قوم نازل شد: **وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ**

مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾ یعنی بعد از قتل

حبیب یا بعد بالا رفتن آن، ﴿مِنَ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ﴾ یعنی ملائکه بسیج شدند در راستای هلاکت آن قوم و آنها را به هلاکت رسانیدند،^{۳۳} بعد از آن ماجرا این قوم خیلی ساده و

^{۳۳} یعنی روزگار طوری رفت که منجر به هلاکت آن قوم شد در اینجا لازم به گفتن است که نظام عالم به دست ملک مقتدر(الله) قراردارد و این جهان ملک اوست و کارگزاران عالم ملائکه هستند که جهان را اداره می‌کنند، ملائکه مراتب و انواع پیش

راحت از میان رفتند و البته مشخص است برای عذاب آنها خیل کثیری از ملائک هم لازم نبود بلکه یک صیحه واحده از یک ملک می‌توانست عذاب را بر آنها نازل کند و اثری از دیار آنها باقی نگذارد.

سپس خدای متعال می‌فرماید **إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً**

وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾ یعنی این واقعه چیزی

جز یک صیحه واحده نبوده، زمخشری می‌نویسد: شاید مراد از این صیحه واحده، این باشد که به سرعت جریان پیدا کرده و تو گوئی بعد از قتل حبیب نجار، غضب خدا بر آنها قرار گرفت و جبرائیل چنان صیحه‌ای بر آنها زد که

مختلف دارند همین امور و سنی که بر جهان فیزیکی هم حاکم است، و عدم تعدی از سنن لایتغیر از وجود نوعی ملائکه است، گراویتون ها که حامل گرانش هستند، فوتون ها که حامل نیروی الکترومغناطیس هستند، گلوئون ها که حامل انرژی هسته ای قوی هستند همه و همه از زمره ملائکه محسوب می شوند، و حالا در اثر جریانی تمام نیروی و سنن موجود درعالم به سویی پیش می رود که قومی به هلاکت برسد یا به عزت منتهی شود.(دقت شود)

جانهای آنها، مثل شمع مشتعل که با یک فوت خاموش می‌شود چراغ زندگی همه آنها را با یک فوت خاموش کرد.

و ممکن است که گفته شود، حال که برای نابودی یک قوم بزرگی مثل انطاکیه یک صیحه واحده کافی بود چرا در غزوه بدر فوج فوج ملائک بر پیامبر نازل می‌شدند، و آیا جبرائیل با این ملائکه بوده است پس این باز می‌گردد به منزلت و جلالت محمد (صلی الله علیه وآله) والا آنها با یک بال یک ملکه از بین می‌رفتند و نه آنها بلکه کل عالم با یک پر بال ملائکه می‌توانند از بین بروند و مشخص است که جایگاه عیسی (علیه السلام) به جایگاه و منزلت محمد (صلی الله علیه وآله) نمی‌رسد.

در آیه شریفه **يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ**

إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾ وای حسرت بر آن عباد

که دریچه‌های رحمت خدا را بر روی خود بستند و صیحه بر آنها فرود آمده و حال نادم و پشیمان از آن شدند که چرا پیامبران را انکار کردند و مراد از آن تحقق ندامت هنگام تحقق عذاب می‌باشد.

و در اینجا بیان این است که متحسر در آیه می‌تواند چند وجه داشته باشد:

اول اینکه وی اصلاً متحسر نباشد در حقیقت، و احساس حسرت نمی‌کند و فقط در آن زمان احساس ندامت و حسرت می‌کند در این حالت فاعل هدف نیست، با اینکه در آیه ﴿يَا حَسْرَةً﴾ منظور الله است که برای تعظیم و تهویل امری عنوان شده مثل سایر الفاظ مثل نسیان و استهزاء و امثال آن که وارد شده است یا معنی این است که خدای متعال از وقوع ندامت و حسرت در آن وقت به صورت نداء جلوه می‌کند نه به صورت اخبار و مقصود اخبار، سوم:

متحسر منظور مسلمین و ملائکه هستند چنانچه وقتی حکایت حبیب نجار و داستان کشته شدنش مطرح می شود که می گوید «الله اهد قومی» و بعد از قتلش وارد بهشت می شود و در آن زمان می گوید: «یا لیت قومی یعلمون»

و آیه شریفه ﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ این بیان این است که سبب حسرت و سبب وقوع عذاب، مسخره کردن پیامبران می باشد و احتمال دارد که معنی ﴿یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ﴾ این باشد که چون پیامبران را به مسخره گرفتند و ایمان نیاوردند و کمر به قتل آنها بستند، بعد از آن پشیمان شدند و صورتی که این پشیمانی سودی نداشت، و معنی حسرت این است که انسان کاری انجام دهد و پشیمان شود و اثرات این پشیمانی بر دل و جان آن باقی بماند.

قوله تعالى:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا

يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾ وَإِنْ كُنَّا لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ

﴿٣٢﴾ وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا

مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ

مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ

﴿٣٥﴾ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ

الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَآيَةٌ

لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ

﴿٣٧﴾ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ

الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَالْقَمَرَ قَدَرْتَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ
كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ
تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ
يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾ وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي
الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا
يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا
هُم يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ
﴿٤٤﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا
خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ
مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنَّ أَنْتُمْ
إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً
وَّاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾
وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ
يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا
هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾ إِنَّ
كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا
مُخْضَرُونَ ﴿٥٣﴾ فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا
تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾ إِنَّ أَصْحَابَ

الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ ﴿٥٥﴾ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ
فِي ضَلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ ﴿٥٦﴾ لَهُمْ فِيهَا
فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ ﴿٥٧﴾ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ
رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾ وَامْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾
أَلَمْ أَعْهَدِ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ
لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ
تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ
وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ نَشَاءُ

لَطَمْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ

﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا

اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ

نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾ وَمَا عَلَّمْنَاهُ

الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ

﴿٦٩﴾ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ

الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ

أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ

فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَهُمْ فِيهَا

مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ

پس خدای سبحان کفار مکہ را تهدید می کند:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا

يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾ آیا ندیدید ، چه بسیار قبل از شما اقوامی

را به هلاکت رسانیدیم مثل قوم عاد و ثمود و غیر هم ﴿أَنَّهُمْ

إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ و آنها دیگر به دنیا باز نکشتند آیا عبرت

نمی گیرد، ببینید حال آنها به کجا کشیده شد، کاری نکنید

که مثل آنها گرفتار شوید و ناگهان مستحق عذابی شوید که

ناگهان و ناغافل بر شما وارد شود، بدین لحاظ اهل هر عصری

و قرنی را شامل می شود چون در وجود مقارن هم هستند

(راغب در مفردات)

آیا فکرمی کنید بعد از اینکه هلاک شدند کارشان تمام

می شود، نه، بعد از آن می بایست در محضر عدل الهی حاضر

شوند و به حساب و کتاب اعمال خود بپردازند چنانچه شاعر

می گوید:

ولوانا اذا متنا تركنا لكان الموت واحد كل حي

ولكننا اذا متنا بعثنا ونسال بعده عن كل شي

و در آیه **وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾**

دو وجه ذکر شده است:

«ان» نافیه است و بعضی گفته‌اند مخففه است و به همین دلیل ما بعد خود را نصب نمی‌دهد و «لما» به معنی «الا» است زیرا آمن «لما» به معنی «الا» صریحاً در کلمات ادبای عرب آمده است، بنابراین مخالفت کسانی مشکلی ایجاد نمی‌کند، و «جمیع» به معنی «مجموع» خبر کل می‌باشد و حاصل معنی این می‌شود که امم در روز قیامت احضار می‌شوند و درباره آنچه در دنیا انجام داده بودند از آنها سؤال می‌شود، و برای حساب و کتاب مبعوث می‌شوند.

سپس می‌فرماید: **وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا**

وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

یعنی حجت و دلالت قاطعه بر قدرت ما بر بعثت ﴿الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا﴾ یعنی همین زمین جامد و غیرقابل زرع را طوری بارور می‌کند که با گیاهان زنده می‌شود ﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا﴾ یعنی همه حبوبات که می‌خورید و نمی‌خورید از این گیاهان سر بر آورده است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مَنَّ

الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾ یعنی در زمین باغ‌هایی از درختان خرما و

انگور ایجاد کرده است شاید اختصاص آیه به این دو میوه، کثرت منافع و اهمیت این دو محصول بوده باشد ﴿وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ﴾ یعنی از این زمین مرده مشاهده می‌شود

که چشمه‌هایی فوران می‌کند که موجب آبیاری این باغ‌ها می‌شود.

سپس خدای سبحان نتیجه آن را بیان می‌کند **لِيَأْكُلُوا مِنْ**

ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾ از میوه

نخلها و انگور به یک ضمیر باز می‌گرداند، و شاید حکایت از

آن دارد که درختان انگور نیز در زمره نخیل می‌باشد چنانچه

خدای سبحان می‌فرماید: ﴿وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ در

سوره توبه/ آیه ۳۵ که در آنجا حرف از طلا و نقره بوده و

فقط ترک انفاق فقط به طلا باز می‌گردد، و عده‌ای گفته‌اند

که ضمیر به خود الله باز می‌گردد چرا که سبب وجود میوه‌ها

کسی جز خدا نیست و اراده اوست که منجر بدان شده و

عده‌ای این ضمیر را به عنوان باز می‌گردانند یعنی از میوه

این چشمه خروشان می‌خورید.

در آیه ﴿وَمَا عَمَلَتْهُ أَيْدِيهِمْ﴾ گفته شده است «ما» در مَا عَمَلَتْهُ أَيْدِيهِمْ نافیه است یعنی آنها را ما رویانندیم و الله است که میوه نخل و حبوبات و سایر میوه‌ها را به ثمر می‌رساند و در تفسیری «ما» را موصوله می‌گیرند در این صورت می‌شود: ﴿والذی عملته ایدیهم من الغراس بعد تفجیرومن السقایه﴾ یعنی او کسی است که به واسطه دستان شما آن درختان را کاشت و آبیاری کرد و به ثمر رسانید و گفته شد: «ما»، ما مصدریه است یعنی از میوه آن می‌خورید و کارهای یدای می‌کنید و خداست که این گیاهان را رویاند و به واسطه آنها شما می‌خورید و کار می‌کنید در این معنی دیگر جایز نیست به معنی مفعولی گرفته شود در این معنی همه نعمت‌های بی‌شمار و قدرت کامل شایسته تشکر نیست؟

قوله تعالى:

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ

وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَآيَةٌ لَهُمْ

اللَّيْلُ نَسَلَخَ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ

الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ

كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ

تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ

يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

لفظ «سبحان» دال بر تسبیح و تقدیر خدای سبحان است،

تسبیح کسی که تمام اصناف اشیاء را به وجود آورده است.

و این وجه به آیه قبلی باز می‌گردد که در قرآن عنوان شده بود ﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾ و آنها آن را ترک کرده و به عبادت غیر از او پرداختند، پس در ادامه می‌گوید:

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ

وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ و جز او کسی

توان ساخت هیچ چیزی را ندارد و این خدای سبحان است که اصناف و اشکال اجسام و موجودات را به صورت زوج، زوج و نر و ماده آفریده است، که از آن جمله می‌توان به نخل و حبوبات را نام برد و در ادامه می‌فرماید ﴿مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ﴾ از سایر گیاهان ﴿وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ یعنی همان اولاد ذکور و اناث ﴿وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ هر آنچه در بطن زمین و قعر دریاها می‌باشد و توسط انسان کشف نشده و خبری از آن به ما نرسیده است.

بیان - مترجم -:

در بیان ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ این آیه را می‌توان از نگاه فیزیک معاصر مورد ارزیابی قرار داد، در فیزیک معاصر همان‌طور که می‌دانیم، اشیاء را متشکل از ذراتی به نام ملکول‌ها و اتم‌ها می‌دانند که اتم‌ها ساختار ملکول‌ها را شکل می‌دهند، اتم‌ها خود به ذرات و اجزائی جزئی‌تری تقسیم می‌شوند که متشکل از ذراتی به نام الکترون‌ها و هسته هستند، دانشمندان فیزیک معاصر، بر آن هستند که این هسته که در مرکز اتم‌ها قرار دارد خود از اجزائی ریزتر و بنیادی‌تری تشکیل شده است، و در تجزیه و تحلیل این اجزاء، در شاخه‌ای از فیزیک معاصر شکل گرفت به نام فیزیک ذرات بنیادین که در این فیزیک به این ذرات بنیادین و چگونگی اثرات آنها به یکدیگر می‌پردازد، در علم ذرات

بنیادین خود هسته‌های اتم متشکل از دو ذره به نام پروتون‌ها و نوترون‌ها هستند که این دو ذره را به اصطلاح باریون می‌گویند که خود متشکل از اجزائی کوچکتر هستند، و بالاخره به نظر این دانشمندان بنیادی‌ترین ذرات که در عالم وجود دارند، ذراتی هستند به نام کوارک‌ها که از ترکیب سه‌گانه آنها پروتون‌ها و نوترون‌ها و سایر موارد ریز اتمی ساخته می‌شوند، و ذراتی چون الکترون‌ها بار منفی، نوترینوها،... جزو این مجموعه هستند که می‌توانند جهان ذرات و در نهایت جهان آفرینش را به وجود آورند، و جالبست که متذکر این امر باشیم که این ذرات بنیادین، که درباره آن صحبت می‌شود خود دارای زوج‌هائی هستند که به آنها پاد گفته می‌شود که پادها از جنس خود ذرات هستند ولی با خاصیتی متفاوت که در مجموع انرژی آن یا ذره اصلی صفر بشود.

چرا که مسأله خلقت از عدم که در فیزیک معاصر از مسائلی است که بدان پرداخته می‌شود به طور نظری برای اینکه انرژی‌ها را به انرژی عدم یا صفر برساند مستلزم آن است که ذراتی در طبیعت معرفی کند که مجموع خواص فیزیکی چون برآیند انرژی‌ها و اندازه حرکت‌ها، بار و... به صفر برسد و این از لحاظ نظری وجود چنین پادهائی را پیشبینی می‌کند از لحاظ عملی هم طی آزمایشات و تجاربی که صورت پذیرفته است این مسأله تأیید شده است، الان در فیزیک ذرات بنیادین، برای هر ذره‌ای پادی وجود دارد، مثلاً برای الکترون، پاد الکترون یا یوزیترون، برای پروتون پاد پروتون نوترون پاد نوترون و حتی برای کوارها و سایر ذرات بنیادین هم پادهای آنها پیشبینی و ردیابی شده است، این در یک نگاه است، در نگاه دیگر باز هم در لایه‌های عمیق‌تر ماده و فیزیک ذرات چنین زوج‌هایی دیده می‌شود، و این

زوج‌ها یک ابر تقارن عظیم در جهان به وجود می‌آورند که این ابر تقارن می‌تواند پیشبینی کند که در دوران‌های اولیه تکوین جهان اتحاد بزرگی بین نیروهای چهارگانه طبیعت (گرانش، الکترو مغناطیس، هسته ای قوی، هسته ای ضعیف) وجود داشته است، ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ در این آیه شریفه همان‌طور که می‌بینیم هم‌بدان زوج‌هایی که در طبیعت مشهود قابل مشاهده است اشاره می‌کند و هم به زوجیت‌هایی که مورد مشاهده بشر نیست و فقط محاسبات و عقل به وجود آنها پی می‌برد، حتی زوجیت در نیروها، نیروی الکترومغناطیسی که در آن جاذبه و دافعه مشهود است، نیروی گرانش، که در زمانی حالت تورمی و تدافقی داشته و حال حالت گرانشی، نیروی هسته‌ای قوی که در حالتی

پایدار و حالت جاذبه دارد و هسته‌ای ضعیف، که حالت شکافت و رادیواکتیوی دارد.

به هر حال فیزیک معاصر در لایه‌ها و مقیاس‌های مختلف به این مسأله به عنوان حالت تقارن و ابرتقارن می‌پردازد، و زوجیت را در لایه‌های مختلف مورد بررسی و کاوش قرار می‌دهد، از زوجیت بار الکتریکی مثبت و منفی در یک لایه تا پاد ماده در لایه‌ای دیگر، بدان تقارن در لایه‌ای دیگر اشاره می‌کند و آن را مورد ارزیابی علمی قرار می‌دهد.

و ﴿وَأَيُّهُ لَهْمٌ﴾ و دلیل دیگری برای آنها ﴿اللَّيْلُ نَسْلَخُ﴾ و شب گوئی روشنائی روز را چون پوستی از آسمان جدا می‌کند، و آسمان تاریک می‌شود و چون روشنائی از بین رود، تاریکی بر جای می‌ماند.

و گفته شده است: در عبارت ﴿نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ﴾ خدای سبحان شب را به منزله جسد و روز را به منزله پوست گرفته است که بر آن عارض شده است، روز چون لباسی است و اصل آن شب است که مثل جسم و جسد است که چون اشعه نورانی از روی آن برطرف شود ﴿فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾ یعنی داخل در ظلمت شب می شود بدون اینکه نورانی وجود داشته باشد.

بیان مترجم:

مسأله زوجیت در قرآن و علم فیزیک معاصر

از نگاه قرآنی بخواهیم به مسأله نگاه بکنیم، خدای سبحان به فرد و زوج نگاهی خاص شده است مثلاً در سوره فجر به هر دو قسم یاد می کند وشفع والوتر، یا در خلقت انسان خلقت از نفس واحده را متذکر می شود، ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾^{۲۴}، اگر بخواهیم به این دیدگاه نگاه کنیم، مسأله وحدت در حین کثرت را می توانیم در نظر بگیریم، یعنی کثرتی که در عین وحدت به وجود می آید، و این مسأله همان، مسأله تقارن در فیزیک معاصر محسوب می شود یعنی ما از یک نگاه وقتی به موجودات نگاه می کنیم کثرتی در آن مشاهده می کنیم، انواع اقسام

^{۲۴}اعراف آیه ۱۸۹

موجودات و ذرات مختلف را مشاهده می‌کنیم و مفاهیم مختلف و نیروهای متعددی را در جهان می‌بینیم، ولی وقتی از منظر دیگر و یا در انرژی و نگاه دیگری نگاه می‌کنیم، وحدتی بین ذرات و مفاهیم و حتی نیروها به وجود می‌آید و از آن کثرت خبری نیست، برای توضیح این مسأله، باید متذکر این واقعیت فیزیکی شویم که فیزیک معاصر به دنبال رسیدن به وحدت و ابرتقارن در عالم است و بدان سو پیش می‌رود که بتواند منشاء عالم و چیزی که از آن نشأت گرفته را پیدا کند و جهان را به سوی مفاهیم ساده‌ای سوق دهد، و در نهایت به وحدت برساند، رؤیای نظریه نهائی از جمله همین مفاهیم است.

اگر ما از پائین به بالا نگاه کنیم، ازواج مختلفی را می‌بینیم، فضا و زمان، جرم و انرژی، فرمیون‌ها و بوزون‌ها، اگر به مفهوم زوج دقت کنیم زوجیت مقابل فردیت به معنای زوج، جفت

بودن و زوج به معنای جفت و هر واحدی که یکی دیگر از جنس خودش با آن باشد، به هر دو قرین از مذکر و مؤنث در حیوانات که ازدواج کرده‌اند، گفته می‌شود، همچنین به هر دو قرین در غیر حیوانات نیز زوج اطلاق می‌گردد و به هر چیزی که برای او مثل و مندی باشد و یا مرکب از ماده و صورت و یا جوهر و عرض باشد نیز زوج گفته می‌شود، با این تعاریف که از زوجیت آمده است می‌توان در مراتب مختلف این زوجیت و فردیت را بررسی کرد.

در فیزیک معاصر از پیشگامان نظریه وحدت می‌توان از انیشتین نام برد، انیشتین در طی زندگی علمی خود بر مبنای دو نظریه مشهور نسبیت خاص و نسبیت عام، اثبات نمود که وحدتی بین د و مفهوم جرم و انرژی وجود دارد که این مفهوم گاهی به صورت جرم و گاهی به صورت انرژی خود را نشان می‌دهد و می‌توانند از صورتی به صورت دیگر

تبدیل شوند و یا اتحاد بین مفاهیم فضا و زمان که این دو مفهوم هم طوری عمل می‌کنند که با کند شدن یکی و یا اتساع آن موجبات انقباض دیگری فراهم می‌شود، و تا پایان عمر نیز بر اتحاد نیروهای موجود در طبیعت به خصوص گرانش و الکترومغناطیس متمرکز شد، در فیزیک ذرات بنیادین هم که صحبت از ذرات بنیادین و ترکیب آنها و تبدیل شدن آنها به ذرات مرکب است در نهایت ذرات را به دو گروه فرمیون‌ها و بوزونها تقسیم می‌کنند و در نظریه استاندارد ذرات بنیادین در فازی حتی این دو گروه ذرات را متشکل از یک ذره می‌داند، یعنی کثرت در عین وحدت، و یا در فیزیک کوانتومی، مفهومی به نام عدم قطعیت مطرح می‌شود که بین دو زوج همواره برقرار است، که اندازه‌گیری دقیق یک منجر به عدم اندازه‌گیری دقیق دیگری می‌شود، فیزیک معاصر در کیهان‌شناسی در مورد خلقت جهان اشاره

بدین نکته می‌کند اگر بخواهیم بگوئیم که خلقت از عدم مورد قبول باشد لاجرم می‌بایست در بدو به وجود آمدن جهان باید قوانین فیزیک جووری باشد که قوانین بقای فیزیک برقرار باشد لذا، در لحظه آغاز آفرینش می‌بایست جهان حالتی شکل گرفته باشد مزدوج که با ترکیب این دو زوج بتوانیم به صفر برسیم، ماده و پادماده انرژی مثبت و منفی و...، پس اساس آفرینش جهان طبق قوانین فیزیک معاصر بر زوجیت نهاده شده است،

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ
وَمَنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَأَيَّةٌ لَهُمُ
الَّيْلُ نَسَلْنَا مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

در این فراز از آیه شریفه همان طور که دیده می‌شود حکایت از آن دارد که از جمله آیات الهی خروج لیل «شب» از روز

است. و روز گوئی چون پوست کنده شده و شب به جای می ماند و ظلمت همه جا را می گیرد، گوئی در این آیه اصالت را به تاریکی می دهد و ظلمت که روشنائی بر آن عارض شده است، خوب مسلم است که زمین از خود نوری ندارد و این خورشید است که زمین را روشن کرده است پس وجود زمین ظلمانی و تاریک است و این نور خورشید است که مفهوم روز را جعل می کند قابل ذکر است که جو زمین نیز در این قاعده مؤثر است، اگر جوی در اطراف زمین نبود در روز هم آسمان روز، روشن نبود، بلکه خورشید چون چراغی در گوشه ای از آسمان پرتوافکنی می کرد و سایر جاهای آسمان تاریک و ظلمانی بود، همان طور که آسمان سیاراتی مثل عطارد یا ماه هم همین گونه هستند این جو زمین است که با پراکنده کردن نور خورشید، آسمان روز را آبی می کند و به روز معنا و مفهوم می دهد. و این نور خورشید در جو زمین

که چون منشور عمل می‌کند، روز را به وجود می‌آورد، و در هنگامی که خورشید غایب می‌شود با از بین رفتن نور خورشید این روشنایی موجود در جو هم محو می‌شود و مانند پوستی کنده می‌شود و به کنار می‌رود و تاریکی شب و نور ستارگان نمایان می‌شوند.

﴿ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ

﴿ ۳۸ ﴾ الْعَلِيمِ

یعنی دلیل دیگر اینکه خورشید تا فرا رسیدن انتهای عالم همچنان بی‌قرار حرکت می‌کند، و فصل‌ها و زمستان و تابستان را به وجود می‌آورد و در بیانی، مراد از این حرکت را به وجود آوردن اوقات و زمان می‌داند، و معنی این آیه را این‌طور می‌گویند چنان در مدارش حرکت می‌کند و فصول و اوقات را به وجود می‌آورد که از این حالت تجاوز نمی‌کند و

طبق آنچه مقرر شده حرکت کرده و در منازل و بروج مدنظر قرار می‌گیرد ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ﴾ یعنی این از قادری که بر چیزی ناتوان نیست و ﴿الْعَلِيمِ﴾ و هیچ چیز از او پوشیده نست، سر می‌زند.

در اینجا به جاست که به شبهه‌ای که در این موضوع بعضی عنوان می‌دارند پاسخ دهیم: اگر چنانچه عدم عالم قبل از وجودش بوده باشد در این فرض که عالم از عدم خلق شده است قبل و بعد تحقق پیدا نمی‌کند مگر به وجود زمان، پس قبل از وجود عالم زمان وجود داشته است و این یعنی قبل از عدم عالم چیزی وجود داشته است و این محال است پس در جواب می‌گوئیم: ما در این امر اتفاق نظر داریم که امکانه متناهیه دارای ابعاد متناهی می‌باشند، و مافوق آنها چیزی از زمان و مکان وجود ندارد و هیچ خلاء و ملائی نیست، یعنی قبل از وجود عالم نه مکان و نه زمانی موجود نبوده است.

و در بیان دیگر شبه می‌کنند که ممکن نیست که وجود موجود باشد مگر در ظرف مکان پس الله در مکان است، ما می‌گوئیم: این شما را ملزم می‌کند که بگوئید: الله در زمان هم هست چرا که وهم شما عدم زمان را ادراک نمی‌کند، پس می‌بایست بگوئید که کل زمان حادث است در صورتی که الله قدم است.^{۲۵}

^{۲۵} در کیهان شناسی معاصر درباره خلقت از عدم صحبت به میان آمده است ولی باید متذکر این امر بشویم که مراد از عدم در فیزیک، عدم ماده قابل مشاهده و اندازه گیری است، در حالی که در این عدم خلا کوانتومی وود دارد که خود اقیانوسی از ضد ذرات در انرژی منفی می‌باشد و بالکل مفهوم عدم با عدم فلسفی متفاوت است، و فضا و زمان هم در فیزیک معاصر و هم در حکمت متعالیه تاوام با خود ماده هستند و جدای از ماده نیستند پس وقتی که حرفی از ماده نباشد حرف از زمان و مکان هم نیست.

میر داماد در کتاب قیسات زمان را نسبت بین متغیرات می‌داند که در عالم ملک است و دهر را نسبت بیت ثابت و متغیر می‌داند که عالم ملکوت است و سرمد را نسبت بین ثابت و ثابت می‌داند لذا جهان ملک را دهری الحدوث و جهان ملکوت و دهر را سرمدی الحدوث می‌داند.

بیان مترجم:

فیزیک خورشید

در ستاره‌شناسی معاصر خورشید جایگاه ویژه‌ای دارد چرا که از طرفی نزدیکترین ستاره برای مطالعه تا ماست و از سوئی تمام انرژی موجود در زمین را گوئی تأمین می‌کند، خورشید در یک منظومهٔ ستاره‌ای به نام کهکشان راه‌شیری به همراه قریب به ۲۰۰ میلیارد ستاره به گرد کهکشان راه‌شیری در حال حرکت است سرعت خورشید در این حرکت نزدیک به ۲۵۰ کیلومتر بر ثانیه است یعنی اگر با سرعت خورشید بخواید فاصله بین مشهد - تهران را طی کنید ۴ ثانیه‌ای طی مسافت می‌کنید، با این سرعت خورشید قریب به ۲۵۰ میلیون سال طول می‌کشد تا به گرد کهکشان راه‌شیری دور بزند، یعنی از لحظه تولد خورشید یعنی ۵ میلیارد سال پیش تا حال حاضر خورشید ۲۰ بار به دور کهکشان راه‌شیری زده

است، و خود کهکشان هم با سرعتی فوق‌العاده به سوی کهکشان آنرو مدا (امره المسلسله) در حال حرکت است و در این حرکت خورشید هم مشترک است و زمین و سیارات علاوه بر گردش دور خورشید در حرکت خود خورشید به حول کهکشان راه‌شیری و حرکت کهکشان راه‌شیری شریک هستند، و این حرکت ادامه دارد، و حرکت‌های دیگری که در لایه‌ها و مراتب دیگر از خوشه و ابرخوشه‌های گرفته قابل محاسبه است تا در نهایت انبساط خود کیهان که جمله کیهان و از جمله کهکشان ما در آن سهیم است، پس ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ این تقدیری است که از سوی پروردگار قدیر و عزیز و علیم برای آن مقدر شده است.

قوله تعالى: وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَا هُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ

الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ یعنی اینکه خدای سبحان برای ماه مجاری

و منازلی را تقدیر فرموده است یعنی قمر دارای منازل است

در اینجا مضاف حذف و مضاف‌الیه جایگزین شده است، ماه

۲۸ منزل دارد که در هر روز و شبی در یکی از این منازل

می‌باشد و در آخر ماه با توجه به تغییراتی که در شکل ماه

ایجاد می‌شود، شکل ماه به شکل خوشه خشکیده و خمیده و

منحنی نخل خرما می‌شود و سپس در دو روز آخر ماه ناپدید

می‌شود.^{۲۶}

^{۲۶} کالعرجون القديم در تفسیر پرتوی از قرآن مرحوم سید محمود طالقانی به شاخه های پیچشی درخت مو یا انگور تعبیر شده است که مثل فنر مانند می باشد در تعبیر مرحوم طالقانی از آنجا که ماه دور زمین گردش می کند و زمین هم دور خورشید می گردد در واقع اگر حرکت ماه را نگاه بکنیم و ترسیم کنیم به شکل هما شاخه های پیچشی و با فنر شکل درخت انگور می باشد

و تمثیل خدای سبحان به خوشه‌های خرما درباره هلال بدان دلیل است که در روزگاری این خوشه‌ها خشک شده و بسان هلال ماه جلوه می‌کنند و اغلب این خوشه‌ها بعد از گذشت شش‌ماه بدین شکل در می‌آیند.

از علی بن ابراهیم با اسنادی روایت شده است که: ابوسعید مکاری - که از زمره واقفی‌ها می‌باشد بر امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) وارد شد و گفت: اگر همان ادعای پدرت را داری منزلت خود را به من نشان بده، ابوالحسن به او گفت: مالک اطفأ الله نورک وادخل الفقر بیتک اما می‌دانی که خدای سبحان به عمران وحی فرمود که به تو پسری خواهیم داد که بیماری‌های اکمه و پیسی به واسطه او شفا می‌یابد، سپس به او مریم را عطا فرمود و به مریم عیسی را بخشید پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است درواقع مریم و عیسی، شی واحدی هستند، یعنی به تعبیری من از پدرم و

پدرم از من است پس ابوسعید گفت: پس یک سؤالی از شما دارم، گفت: بپرس ولا اخالک تقیل منی ولست من عنمی ولكن هلمها پس پرسید چه می گویی درباره مردی که در حال مرگ وصیت می کند که وقتی مردم، آن عده از بردگانم که قدیمی هستند آزاد هستند حال کدام یک از غلامانش قدیمی هستند، حضرت فرمود: آن دسته از غلامان که شش ماه نزد او بودند قدیمی هستند و باید آزاد شوند، گفت: از کجا به این نکته رسیدی؟ گفت: خدای منان می فرماید: ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾ خدای منان قدیم را به زمانی می گوید که یک شاخه خوشه خرما به حالت خشکی می رسد و آن شش ماه طول می کشد، پس ابوسعید از نزد حضرت بیرون آمد و کور شد و به در خانه ها گدائی می کرد تا زمانی که مرد.

قوله تعالى :

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ

النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

در سرعت سیر ماه نسبت به خورشید است چرا که در حرکت ظاهری خورشید کندتر از ماه سیر می‌کند، بدین لحاظ است که خورشید بروج را در عرض یکسال می‌پیماید ولیکن ماه منازل را در طی یک ماه سیر می‌کند، و فاصله آنها از یکدیگر به حدی است که گرچه ظاهراً از کنار یا حتی روی هم می‌گذرند ولیکن به یکدیگر برخوردی نمی‌کنند و هر کدام دارای فلک و مدار خاصی هستند و یا سرعت خاصی حرکت می‌کنند، سرعتی که در زمانهای خاص کم و زیاد می‌شود و عامل به ثمر رسیدن میوه‌ها و محصولات می‌شود.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ

النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

هیچ شبی بر روز سبقت نگیرد و ممکن نیست دو شب با هم جمع شوند و بین آنها روزی نباشد بلکه یکی در میان شب و روز می‌باشد ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ یعنی که ماه و خورشید و جمله کواکب و سیارات در مداری مشخص و معین در جریان هستند و در اینجا سبح به معنای شناور بودن را می‌دهد مانند کسی که در آب شنا می‌کند.

گفته شده است که در ﴿يَسْبَحُونَ﴾، واو و نون، چون به فعل اضافه شود، مثل الادمیین، و صف آن به صفتی است عقلانی، مثل اینکه بگویند ﴿مَالِكُمْ لَا تَنْطَفُونَ﴾، از ابن عباس روایت

شده است: که، می‌گردد چونان که به نخ به گرد، چرخ

نخریسی می‌گردد.^{۲۷}

و در بعضی از اخبار مثل روایتی از امام رضا (علیه السلام) از

این آیه استنباط کرده است که روز قبل از شب خلق شده

است. «مجمع‌البیان»

﴿ان النهار خلق قبل الليل﴾

چنانچه در روایات آمده است حضرات معصومین (علیهم

السلام) از این آیه ﴿وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾ استنباط نموده‌اند

که روز قبل از شب خلق شده است چنانکه در مجمع‌البیان

در روایتی از امام صادق آمده که ﴿خلق النهار قبل الليل﴾ و

^{۲۷} دکتر مووریس بوکای در کتاب مقایسه میان تورات و انجیل و قرآن و علم می‌نویسد این آیات گویای دلالتی عجیب دارد بر دوار بودن زمین که زمین چونان به گرد خود می‌گردد که متوالی از هم شب و روز پیدا می‌شود و درآیاتی دیگر که یولج لیل فی النهار را متذکر می‌شود که همان چرخیدن نخ نخریسی است که چگونه دیگری بر دیگری می‌پیچد .

یا در روایتی از امام رضا (علیه السلام) در کتاب احتجاج طبرسی طبق نقل نورالثقلین جلد ۴ صفحه ۳۸۷ آمده است:

﴿النَّهَارُ خُلِقَ قَبْلَ اللَّيْلِ﴾ و سپس امام (علیه السلام) به آیه ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾ اشاره می کنند و در روایتی دیگر در روضه کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که: «ان الله عزوجل خلق الشمس قبل القمر وخلق النور قبل الظلمه» با استناد به این روایات می توان این مسأله را متذکر شد که، در تکوین اولیه زمین همان طور که در ستاره شناسی معاصر آمده است، زمین از خورشید جدا شده است و در مراحل اولیه تکوین که در حالت پلاسمائی بوده است، فضا و هوای اطراف زمین طوری ملتهب و جو طوری بوده که آسمان همواره روشن بوده و گویی شبی وجود نداشته است پس از تکوین زمین و کم شدن التهابات فضائی و جو از بین رفتن حالت پلاسمائی

حاکم بر زمین حالت شب و تاریکی بر زمین مستولی شده و باصطلاح شب هم شکل گرفته است، پس با این تعابیر می‌توان مفهوم روایت ﴿خَلَقَ النَّهَارَ قَبْلَ اللَّيْلِ﴾ را متوجه شد. در اینجا باید متذکر این مسأله شد، در این حالت اخیر، گرچه روز قبل از شب بر زمین مستولی شده است ولی زمین به حالتی درآمده که دیگر نوری از خود ندارد پس لاجرم، ظلمت برای آن اصالت پیدا کرده است و روشنایی خورشید بر آن عارض شده که در آیات قبلی ﴿وَأَيُّ لَيْلٍ نَسَلْنَا مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾ بدان اشاره شد.

قوله تعالى:

وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ

﴿٤١﴾ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِنْ

نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ

اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

﴿٤٥﴾ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا

عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا

رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطِعِم مِّنْ

لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

﴿٤٧﴾ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

﴿٤٨﴾ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ

يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ

أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ

پس خدای سبحان به ذکر مخلوقات خود برای پی بردن به وحدانیت خود می پردازد:

﴿وَأَيَّةٌ﴾ و حجت و علامت وجود اقتدار ما ﴿أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ

فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾ یعنی آباء و اجدادشان و کسانی که از

نسل آنها به وجود آمده و در زمین گسترده شده‌اند، به ذریه

موسوم هستند، «ذریه» چنانچه «راغب» در مفردات آورده:

در اصل به معنی فرزندان کوچک است هر چند گاهی در

تعبیرات متعارف به همه فرزندان اعم از کوچک و بزرگ

اطلاق می‌شود، این کلمه هم به معنی مفرد استفاده می‌شود

و هم به معنی جمع و اینکه می‌گوید: ما فرزندان آنها (یا

فرزندان کوچک آنها را) بر این کشتی‌ها حمل کردیم بی آنکه از خودشان سخنی بگویند شاید این مناسب است که فرزندان نیاز بیشتری به این مرکب راهوار دارند چرا که بزرگترها برای پیاده‌روی و پیمودن سواحل دریاها آماده‌ترند.

﴿فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾ یعنی سفینه نوح که مملو از مردم و مایحتاج آنها بوده و از خطر غرق شدن حفظ شده است. و وجه تشبیه فلک که در دریا دور می‌زند و فلک که در آسمان محل حرکت نجوم و سیارات است در دایره بودن است که به سینه زنان شباهت دارد.

﴿وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾ ﴿٤٢﴾ ﴿ چون بر

سفینه‌ها می‌نشینید ﴿وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ﴾ ممکن است

به واسطه طوفان‌های و امواج غرق شوند ﴿فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ﴾

وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ ﴿ و هیچ فریادرسی در این صورت نخواهد بود ﴿ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ ﴾ و هیچ کس شما را از خطر غرق شدن نجات نمی‌دهد.

در اینجا خوب است به یک نکته لغوی اشاره کنیم: کلمه «الفلک» به صورت جمع استفاده می‌شود مثل سوره نوح / آیه ۱۴ ﴿وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ﴾ و در جایی به صورت فرد مثل ﴿فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾ و این از قبیل لفظ مشترک نیست که برای لغت واحد دو معنی وضع شده باشد بلکه لغت اصلی در دو معنی مختلف متحده: مثل لفظ: سجد، یسجد، سجوداً می‌شود و گاهی ظن می‌رود که شاید کلمه‌ای است که در دو معنی مصدری و جمع مورد استعمال قرار می‌گیرد، این چنین نیست بلکه "السجود" در حالت مصدری دارای یک اعراب بیشتر نیست در صورتی که در حالت جمع حرکت های متغییر دارد، چرا که در جمع مشتق از واحد یعنی

ساجد است و ناچار در مشتق تغییر در حرکت و حروف پیش می‌آید. این مسأله در مورد لفظ "فلک" هم وارد است اگر حکایت از جمع چیز واحدی باشد که واحد آن «فلکه» می‌باشد والا مصدری است.

﴿وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾ ﴿٤٢﴾ یعنی ما

مثل این سفینه نوح برای شما آفریدیم که به آن سوار شوید که منظور کشتی‌ها و سفینه‌هایی است که بعد از سفینه نوح ساخته شده است و نتیجه معنی آنکه آنچه ساخته شده مثل همان کشتی‌هایی است که متقدمین ساخته‌اند ﴿مِنْ مِثْلِهِ﴾ سیبویه گفته این مثلی که بدان اشاره می‌کند، نه به معنی شکل است بلکه در کاربرد است، مثل شتر که گفته می‌شود، و می‌گوید مراد موجوداتی چون شتر و اسب و الاغ است که بر آن می‌نشینند و جابه‌جا می‌شوند.

در این مسأله که چطور است که خدای منان مصنوعات خلق را به خودش نسبت می‌دهد بلکه علاوه بر اینکه این ساخته‌ها به قدرت و الهام خدای متعال صورت گرفته مخصوصاً این صنعت به گفته آیه شریفه سوره هود/ آیه ۳۷ ﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا﴾ می‌باشد.

قوله تعالی:

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ

﴿۴۳﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿۴۴﴾

یعنی هیچکس به داد و کمک شما نمی‌رسد ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا﴾، و این بدین معنی است که هر آنچه از آن استفاده می‌کنید به منت و خواست خداست تا زمان و وقت معینی در دنیا و غایت و منتهی دارد.

قوله تعالى:

وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ

﴿٤١﴾ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِنْ

نَشَأْ نُغْرِقُهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

بیان مترجم:

در تعبیری می توان به این آیه از این زاویه نگاه کرد که مراد از ﴿وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ﴾ منظور از الفلک المشحون، همانا «سیاره زمین» است که در مدار خود چون سفینه‌ای به گرد خورشید در حال گردش است، و مشحون از موجودات است، و در حال گردش و حرکت است و همه ابناء بشر از آدم تا خاتم بر آن سوار هستند و در حال

حرکت هستند، چرا که اولاً در آیه فلک مشحون اشاره شده که تناسب با «فلک یسبحون» در آیات قبل دارد که اشاره به گردش ماه و خورشید و کواکب است، و جمله ذریه آدم در آن سوار هستند، چرا که در آیه بدان تصریح شده است ﴿أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ یعنی همه ذریه، چه بسا که بسیاری افراد در کل زندگی خود و حتی نسلهایی از آنها سوار کشتی نشوند ولی یا تعبیر اخیر جملگی در آن سوار هستند و یا آن در حال حرکت هستند. ﴿وَحَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾ و مانند این مرکب و این سفینه (یعنی سیاره زمین) که چون سفینه و کشتی فضائی به گرد خورشید شناور است برای شما ساختیم، مراد سفینه‌هائی هست که در فضا حرکت می‌کنند یا هواپیما است که در جو را می‌شکافد یا کشتی است که دریا را می‌نوردد و یا اتومبیل و قطار است که روی زمین راه می‌روند.

﴿وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ﴾ و اگر زمانی زمین از مدار خود خارج شود چه کسی می‌تواند به فریاد انسان برسد، هیچ‌کس یا هیچ قدرت و علمی توان آن را ندارد که این سفینه (سیاره زمین) را به مدار خود بازگرداند، اگر مراد کشتی باشد چه بسا که، کشتی فریادرسی پیدا کند و از غرق شدن توسط عوامل انسانی نجات پیدا کند ولی آیا اگر زمین از مدار خارج شود، کسی می‌تواند آن را به مدار خود بازگرداند مگر اینکه ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾ رحمت الهی شامل حال انسان شود و خدای سبحان منت گذارد و آن را به مدار خود بازگرداند.^{۲۸}

^{۲۸} این نکته در مقدمه کتاب در باب جناب نور افزا بدان اشاره شد که وقتی ایشان ترجمه انگلیسی این آیه را خواند همین تفسیر به ذهنش متبادر شد، بعد از تفسیر نورافزا همواره این به ذهنم بود که شاید مراد طبق تفسیر بعضی مفسران همان کشتی نوح باشد ولی شبی خواب دیدم که در یک رصدخانه مدرن در حال رصد هستیم ولی ناگهان در حال رصد افق مشاهده کردم ماه با سرعت زیادی از مغرب طلوع کرد و به آسمان رفت در همه ترسیدند و در همین زمان اعلام شد که زمین از مدار خود خارج شده، از دست هیچ کسی کاری بر نمی‌آید جز اینکه به سجده روند

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ﴾ یعنی به مشرکان ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا

بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

چون به آنها گفته شود به امر آخرت پردازید ﴿وَمَا خَلْفَكُمْ﴾
و از امر دنیا اجتناب کنید، و بدان رغبت نکنید یا از گناهان
گذشته خود توبه کنید و به گناهی دیگر دست نزنید از
گذشته توبه و آینده برحذر باشید و گفته شده که معنای آن
این است که: از عذاب نازل شده بر امت‌های گذشته پند و
عبرت بگیرید، ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ﴾ جمله شرطیه است و جزاء آن
محذوف می‌باشد که از آیه بعد استفاده می‌شود، و در تقدیر
چنین بوده: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا... أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾ و دلیل بر
این محذوف قوله تعالی ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ

و از خدای سبحان طلب رحمت و رحم نمایند. (مترجم) - این آیه چنان مرا به خود
می‌خواند که آرزو دارم بعد از مرگم روی تابلویی بالای سرم قرار بگیرد انشا الله
الرحمن

رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾ می‌باشد یعنی از تفکر در آیات الهی اعراض کردند و «مِنْ» در آیه: ﴿مِنْ آيَةٍ﴾ آن بعد از نفی برای تأکید و استفراغ است یعنی هیچ آیه و برهانی نیست مگر آنکه از آن اعراض کرده و راه ضلالت را پیموده و خسران آخرت را برای خود می‌زند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ﴾ همچنین ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾ چون به آنها گفته می‌شود که در راه اطاعت خدا از آنچه خدا به شما داده انفاق کنید و هر آنچه از واجبات الهی از اموالتان خارج کنید ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ﴾

أَطْعَمَهُ ﴿ یعنی احتجاج می کنند تا انفاق نکنند و حقوق و دین خود را پرداخت نکنند و می گویند: چگونه اطعام کنیم کسی را که خدا قادر به اطعام او نبوده اگر خدا می خواست که به او روزی دهد می داد، و حال که نداده معلوم است که شایسته انفاق نیست.

در این زمینه مفسرین اختلاف نظر دارند: عده ای می گویند اینها جماعتی از یهود بودند که چون به آنها دستور به اطعام و فقرا داده می شد و عده ای می گویند: آنها جماعتی از مشرکین قریش بودند که عده ای از اصحاب رسول خدا (ص) به آنها می گفتند به ما انفاق کنید آنها این چیزها را می گفتند و عده ای گفته اند این سخنان زنادقه است کسانی که بالکل منکر وجود خدا بودند، در جواب اینکه خدا رزاق است می گفتند اگر اورزاق است پس از ما رزقی طلب نکنید

و آنچه رزق ما کرده و بر شما حرام کرده نخواهید، آیا چیزی را طلب می‌کنید که خدا آن را بر شما حرام کرده است؟

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ این بقیه قول کفار به کسانی که از آنها طلب اطعام می‌کردند می‌باشد و گفته شد که نه این قول الله است در مورد کسانی که این سخنان را می‌گویند.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ﴾ کسانی که تعدی می‌کنند می‌گویند اگر راست می‌گویید ﴿إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ عذاب را نازل کنید و با این گفتار می‌خواهند حضرت رسول و اصحابش را مسخره کنند پس در جواب آنها خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً﴾ یعنی در انتظار چه چیز هستند، بدانید که ناگهان امر را به صورت صیحه واحده نازل می‌شود، ابن عباس می‌گوید این همان نفخه اولی است، یعنی ناگهان قیامت برپا می‌شود ﴿تَأْخُذُهُمْ﴾ ﴿وَهُمْ

يَخْصَمُونَ ﴿ و آنها سرگرم مناظرات بیهوده یا سرگرم خرید و فروش هستند و در حدیث نیز وارد است که ساعت قیامت برپا می‌شود درحالی که گروهی سرگرم خرید و فروش پارچه هستند وعده در حال عیش و نوش، عده‌ای مشغول آب دادن به شترانشان.

و گفته شده: حال عذاب به این افراد نازل شد یا نه؟

چرا که اگر به آنها وعده انتظار داده شود پس بران کار خود ثابت‌قدم می‌شوند.

جواب آنکه انتظار به خاطر این است که افعال و کردار آنها، آنها را مستحق نزول عذاب کند.

و اینکه صیحه به صورت نکره آمده است برای بیان عظمت و شدت هول آن می‌باشد مثل اینکه می‌گویند ان لفلان مالاً یعنی خیلی پولداره، و آیه شریفه ﴿وَاحِدَةً﴾ حاکی از شدت

صیحه است یعنی به دومی احتیاج نیست یعنی همان یک صیحه کار آنها را یکسره می‌کند.

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾ خدای سبحان در این فراز از آیه شدت وحدت عذاب را متذکر می‌شود که حتی فرصت صدا کردن وصیت کردن اهل و فامیل را ندارند چرا از قول و گفتن سخن آمده چون عاجل‌ترین کار همان صدا کردن است کانه خدای سبحان می‌فرماید: فرصت نمی‌کنند که کلمه‌ای حرف بزنند چه برسد به کارهای دیگر.

و لفظ توصیه در بیان آیه بدین معنی است که او حتی قادر نیست اهم امور را انجام دهد بدین لحاظ احتیاج به وصیت پیدا می‌کند، و ناگهان مرگ و عذاب الهی چنان فرود می‌آید نه تنها به کارهای مهمشان نمی‌رسند بلکه به توصیه به آن هم قادر نخواهند بود.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ
يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا
هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾ إِنَّ
كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا
مُخْضَرُونَ ﴿٥٣﴾ فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا
تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾ إِنَّ أَصْحَابَ
الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ ﴿٥٥﴾ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ
فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِّئُونَ ﴿٥٦﴾ لَهُمْ فِيهَا
فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ ﴿٥٧﴾ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ
رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾ وَامْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ

لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾

خدا در این آیات در دمیدن شدن دوباره به صور حکایت می کند و بعثت بعد از مرگ را متذکر می شود ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ و در این موقع گفته می شود ﴿فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾ و در جای دیگر می فرماید: ﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ معنی قیام به غیر از النسلان است، قیام به معنی ایستادن و نسلان به معنی حرکت سریع هست بعضی ایراد گرفته اند چطور در پاره ای از آیات قیام آمده و در دیگری نسلان در جواب می گوئیم که قیام تعارضی یا نسلان ندارد، جمله اینها در زمانی واحد اتفاق

می‌افتد چنانکه امری القیس می‌سراید «مکر مفر مقبل مدبر
معاً» فرّیب و نقشه یک چیز است

خلاصه اینکه دو صور نواخته می‌شود و در این نواختن دو
انقلاب متضاد روی می‌دهد یکی منجر به مرگ و دیگری
حیات می‌شود در یکی گوئی اجزاء با هم جمع و ترکیب
می‌شوند و در دیگری متفرق و جدا می‌شوند.

فائده: بدان که «اذا» در این جا به معنای مفاجات است، که
در اینجا «اذا» ظرف چیزی است اگر چیزی ظرف بدیهی
باشد، کانه خود ظرف است و در کلام گوئی ظرف را بینی
مثل اینکه خود شی را دیده‌ای مثلاً چون خورشید طلوع
می‌کند هوا روشن می‌شود، حال اگر شما روشنی هوا را
دیدی گوئی خورشید را دیده باشی لازم نیست که خورشید
را هم ببینی اما اگر گفته شود در آن هنگام شیری هم بر

^{۲۹}دیوان عرب

دروازه ایستاده است چون این امر معلوم و بدیهی نیست و باید خود این امر را دیده باشی تا بدان حکم کنی.

مسأله: اگر گفته شود که در آن هنگام مردمان کجا هستند درحالی که کوه‌ها با صیحه‌ای منهدم شده‌اند؟ گفته می‌شود که الله تمام اجزای او را در قبری گرد می‌آورد پس از آن موضع برانگیخته می‌شود.

و در آیات متعدد اشاره بدان شده که به قدرت خدای متعال در زمان واحد همه چیز و همه کس بسوی آنچه خدای سبحان اشاره کند سرازیر می‌شوند و چون احوال و احوال روز قیامت مشاهده می‌شود ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾ یعنی می‌گویند «یا ویلنا» و نیز خوانده می‌شود «یا ویلنا» یعنی همه آنها می‌گویند: ای وای احضار شدیم و از خوابگاه‌مان برانگیخته شدیم «من مرقدنا» گفته می‌شود اگر

اینها در قبر معذب هستند چگونه است که می‌گویند از خوابگاه و مرقدمان برانگیخته شدیم؟

گفته می‌شود: کفار در بین دو نشائه (صور) طوری هستند که خدای منان عذاب را از آنها برمی‌دارد و در آن حال طعم خواب را می‌کشند پس چون صور دوم دمیده می‌شود، احوال روز قیامت را مشاهده می‌کنند و خود را محاصره در جهنم می‌بینند فریاد واویلا سر می‌دهند و در قرائتی «من بعثنا» جار و مصدر است و در «المرقد» هم مصدر به معنای خوابگاه ما یا اسم مکان است که از آن جنس یعنی مراقد و قبور استنباط می‌شود.

سپس می‌گویند: ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ در این مورد گفته شده که اول آیه آن چیزی است که از قول کافران گفته می‌شود و آخر آن از قول مسلمین

کافران می گویند ﴿يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾ و مسلمین می گویند: ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ سپس خدای سبحان از سرعت برانگیخته شدنشان می گوید: ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً﴾ یعنی این مدت خواب تا برانگیخته شدن چیزی جز یک صیحه واحد طول نمی کشد ﴿فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾ یعنی تمام اولین و آخرین در پیشگاه خداوند حاضر می شوند و برای حساب آماده می شوند و این امری اجباری است نه اختیاری.

سپس خدای سبحان بیان می کند در آن روز ﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ بعد از آن می گوید: ﴿لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ﴾ برای اطمینان مؤمنان ﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ و برای یأس کفار بدین معنی است که از هیچ حقی فروگذار نمی شود و همه چیز مطابق عدل و قانون پیش می رود.

سپس خدای سبحان احوال اولیائش را بازگو می کند ﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ﴾، اصحاب جنت در این روز از هر فکری فارغ هستند و مسرور و خوش و خوشحالند اما اهل نار درگیر افکار بد هستند ابن عباس می گوید: «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ قَالَ أَفْتِضَاضُ الْعَدَاةِ فَاكِهُونَ قَالَ يُفَاكِهُونَ النِّسَاءَ وَيُلَاعِبُونَهُنَّ.» و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده است که: «و حواجبهن کالاهله و أشفار اعينهن کقوادم النسور و وسطهن رقيق» و نیز گفته شده که به استماع الحان خوش مشغولند.

گفته شده است که در بهشت هفت ثواب به هفت عضو داده می شود:

به پا، ﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ﴾ (سوره حجر/ آیه ۴۶) و ثواب دست ﴿يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا لُغْوٌ فِيهَا﴾ (سوره طور/ آیه ۲۳) ثواب فرج ﴿وَحُورٌ عِينٌ﴾ (سوره واقعه/ آیه ۲۲) و ثواب شکم

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا﴾ (سوره طور/ آیه ۱۹) و ثواب گوش ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا﴾ (سوره واقعه/ آیه ۶۲)، و شنیدیم الحان خوش و ثواب چشم ﴿وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾ (سوره زخرف/ آیه ۷۱) پس شاد و شادان و سرمست هستند و هیچ غم و اندوهی آنها مستولی نیست هم و غمی ندارند.

و قوله ﴿هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ﴾ آنها و همسرانشان در دنیا که با ایمان بودند در سایه بهشت به سر می‌برند که نه سردی بر آن حاکم است و نه گرمی و گفته می‌شود که در آن جا با حورالعین مزدوج می‌شوند و در سایه ساتری از چشم‌ها بر روی اریکه‌های مجللی نشسته و جمیع نعمت‌ها در اطراف آنهاست.

﴿لَهُمْ فِيهَا﴾ یعنی در بهشت ﴿فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ﴾ یعنی هر آنچه اشتها داشته باشی و تمنا کنی، «ما» در اینجا «ما» موصوله یا موصوفه است عرب این تعبیر را در مورد تمنی به

کار می‌برد و می‌گوید: ادع علی ما شئت یعنی هر چه می‌خواهی از من بخواه و تمنی کن بعد از بیان این مطالب خدای سبحان می‌فرماید: ﴿سَلَامٌ﴾ یعنی بر آنها سلام، از آرزوهای اهل بهشت یکی این است که خدا بر آنها سلام بفرستد ﴿قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾ پس سلام بدل از ﴿يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ﴾ پس به جای آن بدل آن یعنی سلام را آورده است پس می‌فرماید ﴿لَهُمْ سَلَامٌ﴾ در معنی سلام اینکه مثل مبتدایی است که جر آن «لهم» است.

﴿قَوْلًا﴾ کائنا به واسطه‌ای، خدای متعال در جهت لطف و اکرام این کار را می‌کند شاید بواسطه ملک یا چیز دیگری باشد که مبالغه در تکریم بهشتیان است، ابن عباس می‌گوید: ملائکه هستند که از جانب رب رحیم تحیت و سلام را به عرض آنها می‌رسانند.

سپس خدای متعال اهل نار را یاد می کند می گوید: ﴿وَأَمَّا زُورًا
الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ یعنی به آنها می گوید: جدا شوید ای
گنهکاران و کافران از خیل مؤمنین، و عده ای گفته اند که
مراد که برای هر کافر خانه ای مهیا شده که در آتش که به آن
داخل می شود، و درب آن بسته شده که هیچ کس دیگر او را
نمی بیند.

و سپس آنها را توبیخ می کند: ﴿أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ
أَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ آیا به واسطه انبیاء و رسل و کتب
آسمانی به شما متذکر نشدم که از شیطان تبعیت نکنید آیا
به شما نگفتم که او دشمن آشکار شماست. ﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ
مُبِينٌ﴾

این آیه دلالت بر آن دارد که خدای متعال عبادت شیطان را
خلق نکرده بلکه از آن بندگانش را بر حذر داشته است و

توبیخ می‌کند، چگونه ممکن است از چیزی که خلق کرده

توبیخ کند؟

قوله تعالی:

وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ

مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هَذِهِ

جَهَنَّمَ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا

كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ

وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

﴿٦٥﴾

سپس خدای سبحان در روز قیامت خطاب به کفار می‌فرماید

﴿وَأَنِ اعْبُدُونِي﴾ پس عبادتش را وصف می‌کند که صراط

مستقیم از حیث رسیدن به جنت بوده است و ذکر عداوت شیطان به بنی آدم را متذکر می‌شود و می‌گوید: ﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا﴾ یعنی شیطان خیل زیادی از شما را با فراخوان‌ها و اغواط‌ها را به سوی خود کشید و گمراه کرد.

﴿أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾ او شما را اغوا کرد و از طریق حق دور کرد، به آنها تنبه می‌دهد و صورت کلام صورت سؤالی است و معنای آن اظهار مؤاخذه همراه با نگرانی برای آنهاست و اینجا مطلبی هست در بطلان اهل جبر، مبنی بر اینکه خدا ضلالت و گمراهی شما را نمی‌خواهد بلکه او رفتن به راه شیطان را تقبیح و بر آنها که آن راه را به حق پذیرفتند توبیخ می‌کند.

و در اینجا می‌توان گفت: نفس خودت تو را به راه ضلالت می‌خواند و شیطان قرین و همراه نفست شده و شما را به سوی خود می‌خواند، و تبعیت از شیطان در واقع عبادت

شیطان است، شیطان اولاً شما را به مخالفت با خدا و اطاعت از خود می‌خواند و هر کس از عبادت او سرباز زد، دست از سر او برنمی‌دارد بلکه به او می‌گوید عبادت خدا را کردی پس جایگاه و منزلت پیش مردم بالاست، یک سر و گردن از همه بالاتری، پس حالا می‌توانی به آنها تفاخر کنی، فخر بفروشی و از آنها بهره ببری پس عمل تو را فاسد می‌کند و مانع قرب الی الله شده و به زمره شرک وارد می‌شود و گوئی اعمال او هباء منثور شده است ولی تو خودت گمان می‌کنی که بنده خدائی، این سلوک خودش نوعی عبادت شیطان و اطاعت اوست و طریقه دیگر اینکه به طرق مختلف تو را به سوی معاصی پیش می‌برد. و هر کدام از اندامت را متناسب با خودشان به سوی گناه می‌کشاند و به سوی معاصی رقیب و از خیر دوری می‌کند این هم نوعی عبادت شیطان است، مگر اینکه منقلب شود و به گناه خود اعتراف کرده و به سوی

پروردگان باز گردد و این مصداق حدیث نبوی است که می‌فرماید که خدای سبحان فرمود: اگر خلق گناه نمی‌کردم گروهی را خلق می‌کردم که گناه کنند و سپس استغفار نمایند و من آنها را ببخشایم.

بعضی از اطاعت‌های که اعضای ظاهری از شیطان می‌کنند درحالی که دل‌های گنهکاران پاک باشد، کفاره آنها بواسطه دردها و امراض داده می‌شود و رفع می‌شود مثلاً در روایاتی که در این موضوع آمده از حضرت ختمی مرتبت منقول است که فرمود: که تب، گرمایش از گرمای جهنم است، و در فرمایش دیگری می‌فرمایند: ضربت شمشیر آثار بعضی گناهان را از بین می‌برد، که این فرمایش، فرمایشی در زمینه قصاص و حدود است که اینها می‌تواند کفاره ذنوبی باشد اما قلوب خالص نمی‌شود مگر به توبه و پشیمانی و اقبال طیبه به سوی پروردگار چرا که قلب به منزله پادشاه است که زیان

و سایر اعضای به منزله خادمان آن هستند و آنچه از قلب
سرمی‌زند پس عظیم است، اگر در آن محبت غیرخدا باشد و
برای خدای خالص نباشد و معصیت از آن سرزند، این
عقوبتی بس عظیم و الیم همراه دارد.

عمده در سبب عداوت ابلیس بر آدم، تکریمی بود که از آدم
شد و وی بدان حسادت کرد و شقاوت ابلیس به دلیل ترک
سجد بر آدم بود، حال که شیطان برای انسان دشمن آشکار
است پس انسان چرا باید در جهت میل و رضایت او که
دعوت به شراب و زنا و امثال آنهاست گام بردارد، عدم تزکیه
نفس و اکراه در عبادت موجب می‌شود که شیطان در نفس
انسان رخنه کند و انسان استعانت به خدا را جایگزین
استعانت شیطان کند و از شهوتی که خدا در سرشت انسان
برای بقای نسل و مصالح دیگر قرار داده در جهت فساد
استفاده کند و به دعوت شیطان که او را به سوی پرتگاهای

مهلك سير مي دهد لبيك گويد، و ميل انسان به سوي معاصي نظير ميل بيمار است به سوي چيزهائي كه سلامتي او را تهديد مي كند نظير اينكه سرماخرده اي ميل به آب يخ پيدا كند كه خوردن آن موجب شدت مرض و بدتر شدن احوال و اوضاع وي مي شود انسان عاقل، كسي است كه بدنبال چيزي بود كه موجبات منفعت او را فراهم آورد، هواي آلوده هيچگاه انسان را از طلب هواي خوب مستغني نمي كند انسان را هوائي طيب و معطر مستغني مي كند پس لاجرم همان طور كه در زندگي دنيايي مي بايست طالب هواي طيب باشيم و هواي آلوده را ترك گوئيم همان گونه هم مي بايست شيطان را ترك كنيم پس لاجرم براي برطرف كردن اين فضاي آلوده به شيطان، ذكر طيب لازم است كه چون داروئي شيطان را از آن جا دور سازد، و اگر مزاج انسان سالم باشد به غير از حق به چيز ديگر ميلي ندارد و آن را از راه عبادت و

عبودیت بدست می‌آورد و از اینکه شیطان به او مسلط شود دوری می‌کند و در این راستا نه تنها از زمره ضالین نبوده بلکه از زمره مفلحین خواهد شد.

مسأله: «جبل» (به کسر ج و ب و تشدید لام) چنانکه راغب در مفردات گوید به معنی جماعت و گروه است که از نظر عظمت تشبیه به «جبل» «بر وزن عمل» به معنی کوه شده است و تعبیر «کثیراً» برای اینکه تأکید بیشتر در مورد پیروان شیطان است که در هر جامعه‌ای قشر عظیمی را تشکیل می‌دهند.

قوله تعالی: ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾، خدای سبحان اهل ضلالت را خطاب قرار می‌دهد بعد از آنکه آنها را توبیخ کرد که ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ این همان جهنمی است که از زبان رسل برای جلوگیری از عبادت شیطان به شما وعده داده شده بود ﴿اصْلَوْهَا الْيَوْمَ﴾ امر با اهانت است و

تنکیل، مثل آیه کریمه ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ (سوره دخان / آیه ۴۹) یعنی داخل شوید و عذاب آن را بچشید، یعنی بروید و بسوزید که این جزای همان کفرتان و تکذیب انبیاء الهی است.

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ﴾ مراد چیزی است که بر دهان کفار می‌گذارند که توانائی سخن گفتن ندارند، ﴿وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ﴾ یعنی آن اعضائی که در این دنیا نطق نداشتند بر علیه آنها شهادت می‌دهند.

اختلافی در کیفیت شهادت جوارح بین مفسرین وجود دارد یکی اینکه خدای سبحان خلق آنها را طوری متجول می‌کند که توان سخن گفتن و اعتراف به گناهان دارند.

دوم اینکه خدای سبحان کلامی برای آنها قرار داده که تا زمان خاص آن کلام آشکار نمی‌شود.

سوم اینکه نشانه‌هایی خدا روی آنها می‌گذارد که دال بر این است که صاحبان آنها فلان معصیت را انجام داده‌اند مثل اینکه به کسی می‌گوئی چشمانت گواهی می‌دهد.

قوله ﴿بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ یعنی اعضاء هر آنچه در دنیا انجام داده‌اند می‌گویند و خدا آنها را شاهد می‌آورد.

قوله تعالی:

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ

فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾

خدای سبحان از قدرتش در هلاکت آنها پرده برمی‌دارد و استحقاق کفاری که وحدانیت وی را منکر شده‌اند چنین بیان می‌کند:

﴿وَلَوْ نَشَاءُ﴾ اگر بخواهد عقوبتشان را بدانها بچشانند از در طمس و مسخ وارد می‌شود، طمس یعنی محو کردن چیزی که حتی اثری از آن باقی نماند اگر اراده کنیم در سزای جنایات آنها چنان چشمانشان را کور می‌کنیم که گوئی از اول چشمی نداشته‌اند، حال با این اوضاع، و احوال کاری می‌کنیم که به دنبال مراحل که بدان می‌رفتند بروند و از هم پیشی بگیرند ﴿فَأَنَّى يَبْصِرُونَ﴾، در این حال وحشتی فوق‌العاده آنها را فرا می‌گیرد، می‌خواهند از راهی که معمولاً از آن می‌رفتند بروند و بر یکدیگر پیشی گیرند اما چگونه می‌توانند ببینند؟

آنها حتی از پیدا کردن راه خانه خود عاجزند تا چه رسد به اینکه راه حق را پیدا کنند و در صراط مستقیم قدم بگذارند.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا

مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾

مفسر می گوید: شخص نابینا می تواند به واسطه روش های عقلی و حسی دیگر غیر از حس بینائی مثل شنوائی و لامسه راه خود را پیدا کند، و گفته می شود: و اگر اراده کند می تواند به روش های دیگر هم مجازات را انجام دهد از سلب توانائی های آنها گرفته تا تنزل به مراتب مسموخین از میمون و خوک کما که چنین مجازات هائی قبلاً شده است یا چون مجسمه هایی بی روح و بی حرکت که نه راهی به سوی پیش و نه راهی به سوی عقب دارند.

سپس خدای متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي

الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

یعنی کسانی که عمر طولانی می‌کنند بعد از قوه رو به ضعف می‌روند و بعد از اینکه به بلوغ و رشد رسیدند به سوی ناتوانی نقصان قدم برمی‌دارند و بعد از طراوت و فعالیت جوانی به حالت ضعف و ناتوانی روی می‌آورند ﴿أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾ پس در این مسأله بیان‌دیشید که خدای متعال قادر است شما را به حالت اول یعنی نوزادی و بچگی درآورد آیا در این مسأله اندیشه نمی‌کنند.

سپس برای تأکید بر امرش خبر از پیامبر و وصف او می‌دهد

و می‌گوید: ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ پس می‌گوید: ﴿وَمَا

عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ

﴿ ۶۹ ﴾ مُبِينٌ ﴿﴾

یعنی ما صناعت شعر را به ایشان یاد ندادیم، یعنی ایشان

شعر نمی‌گوید ﴿وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾ و شعر از خودش هم انشاء

نمی‌کند، و حتی کلام و گفتارش را به شعر مزین نمی‌کرد، و روزی که می‌خواست ابیاتی با این مضمون را در گفتارش بیاورد بدین گونه خواند: «کفی الاسلام والشیب للمرء ناهياً» که اصحاب به او گفتند یا رسول الله، الحق که شاعر نیستی چرا که این بیت این گونه است «کفی الشیب والاسلام للمرء ناهياً» و یا عایشه نقل می‌کند که رسول خدا این شعر بنی‌قیس را:

ستبدی لك الايام ما كنت جاهلاً
ويا نیک
بالاخبار من لم نزود

این گونه خواند: « و تانک من لم تزود بالاخبار » ابوبکر گفت : یا رسول الله شعر این گونه که گفתי نبوده حضرت فرمودند: من شاعر نیستم و آن شایسته من نیست، اما در مورد گفته‌ای از ایشان که «انا النبی لا کذب انا بن عبدالمطلب»

در این مورد گفته‌اند این شعر نیست و قصد شعر گفتن نداشته‌اند.

و گفته شده که معنی آیه ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ﴾، بدین منظور است که این قرآن شعر نیست چرا که سزاوار قرآن نیست که شعر باشند و یا آنکه نظم و آهنگ دارد ولیکن در زمره شعر قرار نمی‌گیرد چرا که شعر کلامی متکلف است که بر منوال وزن و قافیه بیان شده است و بر اساس اوهام و خیالات واهیه است و این مسائل در باب نبی مطرح نیست، او امی و بی‌سواد بوده و توان خواندن خط و شعر را نداشته ولیکن درست است که اشعاری را شنیده ولیکن اشعار حکمی را چنانچه می‌گویند به حسان می‌گوید: لا تزال یا حسان
فؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک . یعنی:
فؤید باشی به روح القدس مادام که ما را به زبان
خویش یاری می‌کنی

﴿إِنَّ هُوَ﴾ یعنی ما کسی هستیم که بر تو نازل نکردیم ﴿إِلَّا ذِكْرًا وَقُرْآنًا مُبِينًا﴾ از جانب رب العالمین و این شعر و رجز و خطابه نیست و مراد از ذکر این است که شامل ذکر حلال و حرام است و اخبار امم گذشته می باشد، پس از این خدای سبحان می گوید فایده آن بر ای انسان زنده است ﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا﴾ چرا که انسان کافر مثل مرده است و شاید کمتر از مرده، چرا که مرده لااقل ضرر و زیان نمی رساند گرچه نفع نمی دهد ولیکن کافر نه تنها نفعش به کسی نمی رسد ولی ضرر و زیانش به مردم می رسد و از حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت شده که منظور از حی، در این آیه «غافل» است.

﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾



پس واجب است که وعده وعید عذاب به کافران ابلاغ شود
 کلمه «قول» چنانچه در آیه شریفه ۱۳ سوره سجده آمده
 ﴿وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
 أَجْمَعِينَ﴾ و یا آیه کریمه ۱۷۱ از سوره زمر ﴿حَقَّتْ كَلِمَةُ
 الْعَذَابِ﴾ و یا آیه کریمه ۱۵ از اسری که می فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا
 مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ اشاره به این واقعیت دارد که
 باید که با آنها اتمام حجت شود تا آنها تکذیب کنند و
 شایسته تعذیب شوند.

سپس دوباره به دلایل وحدانیت باز می گردد:

أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ

لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾

یعنی آیا مشاهده نمی کند، یعنی اینکه شما این مسأله را به
 وضوح می دانید ﴿أَنَا﴾ که ما با دست قدرت خود انعام (یعنی
 شتر و گاو و گوسفند) را آفریدیم ﴿فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ﴾ و شما
 مالک آن شده اید و از نعمت سوار شدن، و گوشت و شیر و
 پوست آنها استفاده می کنید گفته شده مراد از ﴿هُم لَهَا﴾ این

است که آنها را اهلی آفریدیم و طوری وحشی آفرینش
نشده‌اند که قادر به رام کردن آنها نباشید.

﴿وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ﴾ (۷۲)

﴿وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾ (۷۳)

﴿وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ﴾ و آنها را مسخره و رام شما قرار دادیم که
﴿فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ﴾ که بر آنها سوار شوید در اینجا مضاف
حذف شده است یعنی باید نورکوبهم و ذوالرکوب باشد که
کلمه‌ای مرکب آن چنین می‌شود: و از جمله منافع آنها این
است که سوار آنها می‌شود پس می‌توان آن‌ها را مرکوبه،
خواند مثل حلوبه، جزوزه ﴿وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ﴾ منظور قسمی از
احتشام است که توانائی سواری دادن ندارند.

﴿وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ﴾ از جمله منافع آنها، استفاده از
پشم و پوست آنها برای تهیه چادر و لباس علاوه بر استفاده

از گوشت و شیر آنها ﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾ آیا از خدا من باب این نعمت‌ها تشکر نمی‌کنید.

سپس خدای منان اشاره به جهل آنها می‌کند :

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ﴾ ﴿٧٤﴾



آنها خدایانی غیر از الله را می‌پرستند به امید آنکه به واسطه آنها خیر و منفعتی به آنها برسد.

و یا عذاب الهی را از آنها دفع کند :

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ

﴿٧٥﴾ یعنی این خدایان که به عنوان معبود گرفتند قادر

به نصرت و یاری آنها نیستند و نمی‌توانند عذابی را از آنها دفع کنند.

﴿وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ﴾ یعنی کفار که از لشکریان این اصنام هستند و در این دنیا چون لشکری برای آنها، خود را نشان می‌دهند که آنها نه می‌توانند از این جماعت خطری را دفع کرده و یا خیری برسانند و گفته شده این: خدایا هم به همراه این لشکر در آتش جهنم حضور می‌یابند چرا که هر امتی با هر آنچه می‌پرستیده محشور می‌شود، چنانچه خدای سبحان در آیه شریفه ۹۸ از سوره انبیاء می‌فرماید: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾

﴿فَلَا يَخْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾

﴿۷۶﴾ وقتی تو را تکذیب کردند ناراحت نشو ﴿إِنَّا نَعْلَمُ مَا

يُسِرُّونَ﴾ ما آنچه در باطنشان مستور است می‌دانیم ﴿وَمَا

يُعْلِنُونَ﴾ و هر آنچه بواسطه زبان و افعال قبیحه به صورت

آشکارا از آنها نمایان می‌شود.

أَوْلَم يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ
 مُبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ
 يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي
 أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ الَّذِي
 جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ
 تُوقَدُونَ ﴿٨٠﴾

﴿أَوْلَم يَرَ الْإِنْسَانَ﴾ آیا انسان نمی بیند و نمی داند ﴿أَنَا خَلَقْنَاهُ
 مِنْ نُطْفَةٍ﴾ که ما او را از نطفه آفریدیم و تقدیر این طور شده
 که از نطفه به علقه و از علقه به مضغه و از مضغه به استخوان
 و از استخوان به سوی خلقی هدایت می کنیم و سپس از روح
 در آن می دمیم تا از شکم مادر بیرون آید و از حالی به حالت
 دیگر در می آوریم تا به کمال عقل و تکامل برسد و متکلم،

خطیم، وجدلی شود در اینجا: ﴿خَصِيمٌ مُّیِّنٌ﴾ یعنی دارای بیان و نطق.

و اینکه در اینجا چرا به جای ناطق از کلمه «خصیم» استفاده چرا که «خصم» بالاترین حالت یک ناطق را منظور است گاهی کسی حرف می‌زند ولی کلامش قابل فهم نیست و گاهی درجه نطق انسان ارتقاء پیدا می‌کند، منظور این است کسی که می‌تواند به این درجه نطق و انتقال احساسات را گسترش دهد چگونه نمی‌تواند انسان را دوباره زنده کند دوباره زنده کردن که ساده‌تر از خلق جدید است چرا که در دوباره زنده کرده چیزی بوده ولی در دفعه اول خلقت چیزی نبوده است، که این طبیعت بی‌جان و مرده را طوری پیش برده که زنده شده و می‌تواند با بلاغت صحبت کند و این ممکن نیست از سر اتفاق و حادثه باشد بلکه

حاکمی از وجود کسی است که قبل از حدوث آن را به وجود آورده است.

پس در این آیه که فرد پرسش‌گر اشاره به خلق ثانیه می‌کند اشاره می‌کند کسی که اولین بار آن را آفرید توان بازآفرینی آن را دارد.

سپس خدای سبحان به این بیان تأکید می‌کند که ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا﴾ یعنی مثالی می‌زند و معاد را زیر سؤال می‌برد و تعجب می‌کند. درحالی که فراموش کرده خلقتش را که چگونه او را از یک نطفه بی‌مقدار آفرید.

سپس خدای متعال سخن منکر حشر را بیان می‌کند: ﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ در اینکه این فرد چه کسی بوده اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای می‌گویند که او: ابی بن خلف و در روایتی از امام صادق (علیه السلام) وی را عاص

بن وائل السهی و در گفته‌ای امیته بن خلف آمده است
سپس خدای منان به رد صحبت او می‌پردازد و می‌گوید
﴿قُلْ﴾ به منکر اعاده بگو یا محمد ﴿يَخْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ
مَرَّةٍ﴾ همان کس که آن را اولین مرتبه آفرید و زنده کرد
قادر به اعاده و بازآفرینی آن می‌باشد، ﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ
عَلِيمٌ﴾، همان‌طور که اولین بار خلق کرد دوباره می‌آفریند
این چیز قابل گفتن نیست.

سپس در ادامه از نشانه‌های قدرت الهی در خلقت می‌پردازد
که از آن هم عجیب‌تر است. ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ
الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ﴾ می‌خواهد متذکر این شود
آن کسانی که به آفرینش مجدر خرده می‌گیرند نمی‌بینند
که ما از یک درخت سبز باطراوت مرطوب که مملو از آب
است چگونه آتش بیرون می‌آوریم.

در اعصار قدیم در میان عربها این امر رائج بود که برای آتش افروختن از چوب درختان مخصوص به نام «مرخ» و «عفار» که در بیابان‌های حجاز می‌روئیده استفاده می‌کردند. «مرخ» بر «وزن چرخ» و «عفار» «بر وزن تبار» دو نوع چوب آتش‌زنه بود که اولی را زیر قرار می‌دادند و دومی را بر روی آن می‌زدند، و مانند سنگ آتش‌زند، جرقه از آن تولید می‌شد. قرآن می‌فرماید: آن خدائی که می‌تواند از این درختان سبز آتش بیرون بفرستد قدرت دارد که بر مردگان لباس حبات بپوشاند. کلبی می‌گوید: تمام درختان مگر عناب قابل سوزاندن هستند ولیکن اعراب به علت کثرت استفاده از المرخ و العفار، این دو را می‌شناختند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ
يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَا

أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

﴿٨٣﴾

سپس خدای منان به ذکر خلفت آسمان‌ها که عظیم‌تر از خلقت انسان است می‌پردازد و می‌گوید: ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾ می‌گوید کسی که آسمان با این عظمت را آفریده آیا قادر بازگرداندن جسم انسان نیست؟ سپس خود جواب می‌دهد که (بلی) او توانای به آن است ﴿وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ او به هر خلقتی داناست.

و قدرت خدای را در ایجاد اشیاء متذکر می‌شود ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾، در اینجا به کلمه «کن» اشاره شده است که این قول نیست بلکه اعمال قدرت الهی است و در مورد تحولات هم‌چنین لفظی استفاده شده

است ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (سوره بقره/ آیه ۶۵) یا ﴿كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا﴾ (سوره اسرای/ آیه ۵۰) و امثال آن، و تعبیر به کلمه «کن» به خاطر آن است که از این تعبیر کوتاه‌تر و کوچک‌تر و سریع‌تر تصور نمی‌شود.^{۳۰}

لفظ امر، به ده وجه عنوان شده است.

۱- امر کسی به غیر

۲- ندب: او را بکاری فراخواندن انجام آن را از او خواستن

مثل سوره نور/ آیه ۳۳: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾

۳- اباحه مثل سوره جمعه/ آیه ۱۰: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ

فَأَنْتَشِرُوا﴾

^{۳۰} سؤالی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه چرا در آیاتی از قرآن اشاره می‌شود که امر کن فیکون است ولی در آیاتی از اطوار و مراحل و ایام شش‌گانه صحبت به می‌آید، در جواب باید خاطر نشان ساخت گاهی نگاه قرآنی از دوزاویه به پدیده هاست گاهی از نگاه ملکوتی که چون زمان در این نگاه معنی ندارد لاجرم کن فیکن خواهد بود، و گاهی از نگاه زمینی که در این نگاه چون زمان مستولی است مرور زمان و یوم و مرحله و اطوار معنی پیدا می‌کند (مترجم)

سوره مائده / آیه ۳: ﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾

۴- دعا: مثل آیه ۱۰ سوره کهف: ﴿رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ

رَحْمَةً﴾

۵- ترفیه: مثل «ازفق یفسک»

۶- شفاعه: مثل «شفعتی»

۷- تحویل: مثل ﴿كُونُوا قِرَدَةً﴾

۸- تهدید: مثل ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾

۹- اختراع و احداث و وقوع: مثل ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾

۱۰- تعجب: مثل سوره مریم / آیه ۳۸: ﴿أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ﴾

خلاصه اینکه خدای سبحان چون اراده به امری کند به منزله

این است که به شی می گوید: «کن» مثل قول شاعر

فَقَالَتْ لَهُ الْعِنْيَانُ سَمْعًا وَطَاعَةً

و حدرتا کالدر لما یتقب^{۳۱}

در اینجا شاعر خبر از این می‌دهد که چگونه اشکش قبل از ذکر حقیقت سرازیر می‌شود.

قوله: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بَدَّ مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ یعنی حاکمیت و مالکیت بی‌قید و شرط همه چیز به دست قدرت خداست، و چنین خداوندی از هرگونه عجز و ناتوانی منزّه است و در این صورت احیاء مردگان و پوشیدن لباس حیات بر استخوانهای پوسیده و خاکهای پراکنده مشکلی برای او ایجاد نخواهد کرد چون چنین است که بطور یقین همه شما به سوی او باز می‌گردید و معاد حق است و روز قیامت هیچ‌کس جز او مالک امر و نهی نیست.

^{۳۱} مجمع البیان

فهرست کتابهای تالیفی و ترجمه مهدی دانشیار(تا

شهریور سال ۱۴۰۲):

"سری کتابهای منجم، برای کسی که به منجم دسترسی ندارد"

منجم، من لایحضره المنجم

۱- مبانی اختر شیمی

۲- اختر زیست نردبانی از طبیعیات به الهیات

۳- فیزیک کهکشان(فیزیک کهکشان راه شیری)

۴- فیزیک سیاه چاله(تقدیم به همسر م)

۵- مبانی نجوم رادیویی(اصول و عمل) (تقدیم به مرحوم دکتر

جلال الدین صمیمی)

۶- مبانی مدل سازی ستارگان متغیر (نواها و دوتایی

ها)(تقدیم به مرحوم دکتر محمد تقی عدالتی)

۷- قرن بیست و یکم به دنبال شماس، دانشمندان چگونه می‌اندیشند (تاریخ علوم تجربی از فلسفه ارسطو تا فیزیک کوانتومی) (به یاد مرحوم غلامعلی خدمتگزار تقدیم به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام)

۸- مکانیک سماوی از بطلمیوس تا نیوتون

۹- نگاهی تحلیلی به سیارات منظومه شمسی (سیارات خارجی، داخلی) (به یاد مرحوم دکتر احمد کیاست پور تقدیم به امام باقر العلوم علیه السلام)

۱۰- کیهان شناسی تحلیلی (نسبیتی، کوانتومی) (به یاد شهید حاج قاسم سلیمانی تقدیم به علمدار کربلا ابوالفضل العباس علیه السلام)

۱۱- نظریه ریسمانها و پوسته ها

۱۲- کاربرد های فیزیک هسته ای در ستاره شناسی (کنگره شهید دکتر محسن فخری زاده)

رساله های پژوهشی

۱۳- رساله حلول هلال (دروس خارج فقه آیت الله محسن

اراکلی) در زمینه رویت هلال ماه

۱۴- رساله احکام نجوم و خرافه شرف الشمس

۱۵- رساله دحو الارض از نگاه آیات و روایات و علوم تجربی

(به یاد مرحوم مهندس علی اکبر حاج ابراهیمی سرپرست مرکز نجوم)

۱۶- رساله نگاهی به معجزه شق القمر و رد الشمس از نگاه

آیات و روایات و فیزیک معاصر (به یاد عموی شهیدم شیخ حسن

دانشیار تقدیم به امام حسن مجتبی علیه السلام)

۱۷- رساله پژوهش درباره ستاره شعری یمانی از نگاه آیات و روایات و فیزیک معاصر (تقدیم به جوادالائمه علیه السلام از طرف ستارگان آسمان زندگیم امیرحسین و امیرعباس و نرگس بانو)

۱۸- طرح پژوهشی تعیین وقت نماز جمعه (تعیین و مدل سازی و جداول برای تمام استان های کشور) (به پیشنهاد مرحوم آیت الله محمدی ریشه‌ری) (تقدیم به کریمه اهل بیت فاطمه معصومه علیها السلام)

۱۹- رساله پدیده قمر درعقرب در روایات و علوم تجربی (تقدیم به شهید حججی)

۲۰- آیا شواهد بالینی تاثیر دعا و استغاثه برای بیماران را تایید می کند؟ (مجموعه مقالات علمی از معتبر ترین دانشگاه های علوم پزشکی جهان) (به یاد دکتر توفیق موسیوند حفظه الله تعالی تقدیم به امام موسی بن جعفر علیه السلام، سال کرونا)

ترجمه ها

۲۱- ترجمه حدیقه الهلالیه شیخ بهایی (تفسیر دعای هلالیه

امام سجاد علیه السلام) (کنگره بزرگداشت شیخ بهایی) (تقدیم به

امامزاده طاهر بن زین العابدین علیه السلام

۲۲- ترجمه جلد دوم وسوم الامام الحسین و اصحابه از علامه

فضلعلی قزوینی (پیرامون بیوگرافی زنان و مردان کاروان حسینی در

کربلا) (تقدیم به فاطمه زهرا علیها السلام و علی مرتضی علیه السلام و مادر

و پدرم)

۲۳- ترجمه زمین و تربت حسینی از شیخ محمد حسین

کاشف الغطاء) (به یاد مرحومه سیده معصومه سلطانی و مرحوم آیت الله

رضوی امیری تقدیم به حضرت علی اکبر علیه السلام)

۲۴- ترجمه حول البكاء علی الحسین علیه السلام ،

به اسم فرهنگ عزاداری بر سید الشهداء از مرحوم شیخ محمد دانشیار

شوشتری

۲۵- تصحیح خصائص العظیمیه از مرحوم شیخ جواد مجتهد

شاه عبدالعظیمی (مراتب روحانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، تقدیم

به حضرت عبدالعظیم علیه السلام)

۲۶- ترجمه سوره حمد از تفسیر مقتنیات الدرر مرحوم سید

علی مفسر (به یاد مرحوم حسن عصار زاده، روزبه نفر، محمدرضا

پایمر تقدیم به امام حسن عسکری علیه السلام)

۲۷- ترجمه سوره یس از تفسیر مقتنیات الدرر مرحوم سید

علی مفسر (به یاد مرحومه سیده نجمه غروی تقدیم به سیده نجمه خاتون

علیها السلام)

۲۸- ترجمه کتاب الامام الصادق ملهم الکیمیا از سید

یحیی الهاشمی (امام صادق الهامگر علم کیمیا) (به یاد مرحومه

دکتر شهلا زارعیان جهرمی تقدیم به امام جعفر الصادق علیه السلام)

۲۹ درس گفتار فیزیک متعالیه (تبیین جهان بینی توحیدی
با استعانت از فیزیک معاصر) (مجموعه دروس مجازی کانال به سوی
ظهور تقدیم به امام عصر (عج))

۳۰ - محمد بن زکریای رازی دانشمندی که باید از نو
شناخت (به مناسبت بنیاد آرامگاه رازی در فیروزآباد شهری تقدیم به
امامزاده شعیب علیه السلام فیروز آباد)

۳۱- نابغه ملک ری (مجموعه مقالات)

۳۲- تقویم غدیری شمسی (اولین تقویم شمسی بر مبنای عید سعید
غدیر خم- به پیشنهاد مرحوم آیت الله خزئی)